

خوانندگان محترم با نام آقای دکتر ابوالقاسم  
گرچی دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی این  
دانشکده در شماره‌های قبلی «مقالات و بررسیها» آشنایی  
پیدا کرده‌اند.

آقای دکتر گرچی که از شخصیت‌های بصیر  
و صاحب نظر در فقه و مبانی حقوق اسلامی می‌باشند  
در این دفتر مقاله عالمانه و محققانه‌ای پیرامون  
« تحول علم اصول فقه و مقام آن در میان علوم  
دیگر» تقدیم خوانندگان محترم می‌نمایند که بدون  
شک کاری جامع و برای افراد ذی‌علاقه به این گونه  
تحقیقات علمی بسیار ارزنده و مفید می‌باشد.

«مقالات و بررسیها»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

## نگاهی به تحول علم اصول و مقام آن در میان علوم دیگر

**مقدمه :** مسائل علم اصول فقه چون دیگر مسائل و همه پدیده‌ها یکباره پدید نیامده و پیوسته به یک حال باقی نمانده است ، ولی چه وقت پیدا شده و چه تحولاتی در آن رخ داده است ؟ مسأله‌ای است قابل بحث و در خور تحقیق . مقاله‌ای که در زیر می‌خوانید کوششی است در راه پاسخ به این پرسش . امید است بتواند لااقل تا حدودی از این راز پرده برداشته و از این معما گره گشاید . متأسفانه با کوششی که بکار رفت ، منبع جامع‌الاطراف که بتوان از هر لحاظ بر آن متکی بود به دست نیامد .

تاریخچه‌های مختصری که در خلال برخی از کتب ، یا به‌طور استقلال ، و یا در آغاز کتابهای اصولی گردآمده است گرچه بی‌شک سودمند و توانسته است تا حدود نسبتاً زیادی راه را برای پاسخ به پرسش فوق ، از لحاظ مذاهب اهل سنت و حتی مذاهبی که به قول نویسندگان از مذاهب بائنه است چون مذهب ظاهریان و غیره هموار سازد . ولی به یقین نتوانسته است جوابگوی مذهب شیعه امامیه باشد؛ که قطعاً

پس از اهل سنت، بزرگترین جمعیت‌های اسلامی را تشکیل می‌دهد و در آن، آثار بسیاری از قبیل: نهاییه و خلاف و مبسوط شیخ الطائفه، تذکره و منتهی و مختلف و تحریر و قواعد و ارشاد علامه حلی، سرائر ابن ادریس، شرایع و معتبر محقق، لمعه و دروس و ذکری و بیان شهید اول، مسالک و شرح لمعه شهید ثانی، جامع المقاصد محقق کرکی، شرح ارشاد اردبیلی، کفایه و ذخیره محقق سبزواری، ریاض المسائل سیدعلی طباطبائی، حدائق بحرانی، مفتاح الکرامه سیدجواد عاملی، جواهر شیخ محمدحسن نجفی، مکاسب شیخ انصاری، مصباح الفقیه حاج آقا رضا همدانی و صدها تألیفات مهم دیگر در فقه، و همینطور آثار بسیاری از قبیل: ذریعه سیدمرتضی، عده شیخ طوسی، تهذیب و نهاییه و مبادی علامه و بالآخره معارج و سناهج وزنده و معالم و ضوابط و قواعد و حقائق و فصول و قوانین و رسائل و کفایه و صدها کتب مهم دیگر در اصول وجود دارد که اکنون موقع ذکر آنها نیست.

نویسنده یقین دارد که هیچ دانشمند منصفی، اهل هر مذهب باشد، این حقیقت را انکار نمی‌کند؛ که کتبی نظیر حدائق و جواهر و مکاسب و یاهمانند قوانین و فصول و رسائل و کفایه را در وسعت و دقت و تحقیق، در بین تألیفات دیگر مذاهب کمتر می‌توان بدان دست یافت.

افسوس که حتی برخی از نویسندگان شیعه نیز در این باب، عنایت لازم مبذول نداشته و نوشته‌های خود را منحصرآ بر تاربخچه‌هایی که بدان اشارت رفت، استوار ساخته و آن‌طور که شایسته است به اصول حقوقی مذهب شیعه توجه نکرده‌اند.

نگارنده با این که در این تحقیق کوشش فراوان بکار برده، لیکن

نیک می‌داند کار کافی نکرده است؛ چه تحقیق در این باره مستلزم آن است که یکایک مسائل اصول فقه بررسی شود تا معلوم گردد که هر مسأله‌ای چه موقع پدید آمده و در طول تاریخ چه تحولاتی در آن پیدا شده است و این خود کاری است عظیم و چه بسا سالیان دراز وقت می‌خواهد، امید است این مختصر فتح بایی باشد برای کار وسیعتر و محققانه‌تر.

اکنون به اصل مبحث پرداخته و خاطر نشان می‌سازد که در باب تاریخ تحول علم اصول و مقام آن در میان علوم دیگر در آغاز باید دانسته شود که :

#### ۱ - علم اصول چیست؟

علم اصول را به تعبیراتی گوناگون تعریف کرده‌اند که ظاهراً مقصود همه یکی است، جامعترین تعبیرات، تعریف علم اصول است به: دانستن قواعد کلیه‌ای که اگر مصداق و افراد آنها را به دست آورده و به آن قواعد ضمیمه کنیم نتیجه آن، حکم کلی فقهی می‌شود (چه حکم واقعی و چه حکم ظاهری).

مثلاً: «دلالت امر بروجوب» قاعده‌ای است اصولی، زیرا اگر مصداقی از امر را به دست آورده، فی‌المثل: امری که به نفقه دادن به زن و فرزند تعلق گرفته است، و این مصداق را به آن قاعده ضمیمه کنیم، یعنی بگوئیم: «به نفقه دادن به زن و فرزند امر شده است» و «هر چیز که به آن امر شده واجب است» (زیرا امر بروجوب دلالت میکند) نتیجه می‌دهد که: «پس نفقه دادن به زن و فرزند واجب است» و این نتیجه حکمی است فقهی.

۲- موضوع علم اصول چیست ؟ یعنی این علم در اطراف چه چیز بحث می کند ؟

بین دانشمندان علم اصول بویژه متأخران، مشهور است که: موضوع علم اصول، ادله اربعه یعنی: کتاب ، سنت ، اجماع و عقل است<sup>۱</sup> ، نهایت بعضی از دانشمندان، این ادله را باوصف دلیل بودن، موضوع این علم قرار داده اند ، بنابراین ، گفتگو از حجت بودن ، یعنی: دلیل بودن این ادله، از مسائل اصلی این علم محسوب نمی شود، بلکه از مبادی<sup>۲</sup> این علم است ، این قول را به صاحب قوانین نسبت داده اند<sup>۳</sup> ، بعضی دیگر ذات این ادله را صرف نظر از وصف دلیل بودن ، موضوع علم اصول قرار داده اند ، بنابراین بحث از دلیل بودن این ادله هم جزء مسائل همین علم است، صاحب فصول این قول را پذیرفته است<sup>۴</sup>.

۱- میرزا ابوالقاسم قمی، قوانین، ج ۱، ص ۹، چاپ عبدالرحیم؛ شیخ محمد حسین بن محمد رحیم، فصول، ج ۱، ص ۱۰، (برحسب شماره گذاری خود اینجانب) چاپ ۱۳۸۲ محمود بن جعفر بیشمی ، قواعد الفصول، ص ۴۱۵ و غیره.

۲- مبادی علوم: مطالبی را گویند که از مسائل اصلی علم خارج است ولی اساس و مبنای آنها قرار می گیرد، مبادی بر دو قسم است: تصویری و تصدیقی ، مبادی تصویری: تصوراتی است که سبب معرفت مسائل علم می شود، مانند شناخت موضوعات یا محمولات مسائل علم. مبادی تصدیقی: تصدیقاتی است که سبب معرفت مسائل می گردد ، مانند قضایایی که در ادله مسائل اخذ شده و سبب علم به ثبوت محمولات مسائل برای موضوعات آنها می شود (سعدالدین تفتازانی، منطقی تهذیب و ملا عبدالله یزدی شرح تهذیب ، معروف به حاشیه ملا عبدالله ص ۱۵۱، چاپ عبدالرحیم؛ حکیم سبزواری، منظومه و شرح آن ، ص ۸ چاپ است نامری ).

۳- از جمله خوئی در اجودالتقریرات ، ج ۱ ص ۹ چاپ مصطفوی ۱۳۹۷. اینجانب خود به قوانین مراجعه کردم و در متن نیافتم ولی در حاشیه توضیح قوانین بر عبارات مصنف: «و اما موضوعه فهو ادلة الفقه» به نقل از حاشیه خود مصنف به این مطلب تصریح کرده است .

۴- شیخ محمد حسین بن محمد رحیم ، فصول ، ج ۱ ، ص ۱۰ .

صاحب کفایه نظر به اشکالاتی که بر عقیده مشهور وارد است موضوع علم اصول را خصوص أدله اربعه قرار نداده بلکه می گوید: موضوع علم اصول، کلی‌یی است که بر تمام موضوعات مسائل علم اصول منطبق است، چه از أدله اربعه باشد و چه نباشد، بنا بر این حتی مثل خبر واحد هم که از أدله اربعه نیست<sup>۱</sup> چون موضوع یک مسأله اصولی است تحت موضوع علم اصول داخل است<sup>۲</sup>.

۳ - از آنچه ذکر شد بدست آمد که: مسائل علم اصول مسائلی است که می‌تواند (ولو بنا بر یکی از اقوال) کبرای قیاس استنباط قرار گیرد، یعنی: کبرای قیاسی که اگر صغرای مناسب، ضمیمه آن گردد نتیجه آن حکم کلی فقهی است، مانند مسأله حجت بودن و یا حجت نبودن خبر واحد، استصحاب، قیاس و غیر ذلک.

۴ - بنا بر این، فائده علم اصول هم روشن شد و آن بدست آوردن قدرت و نیروی استنباط است.

۵ - مسأله مهمی که در این مقدمه طرح آن لازم است این است که تمایز علوم به چیست؟ به موضوعات علوم، یا به اغراض آن و یا به امر دیگر؟

صاحب کفایه تمایز علوم را به اختلاف اغراضی که سبب تدوین علوم شده‌اند می‌داند، و بر این عقیده مترتب کرده است که

۱ - چه دانسته شد: أدله اربعه عبارت است از: کتاب، سنت، اجماع و عقل، و خبر واحد جزء هیچکدام از آنها نیست، بلکه از سنت که عبارت است از قول و فعل و تقریر پیغمبر یا مطلق معصوم، حکایت می‌کند.

۲ - ملا محمد کاظم خراسانی، کفایه، ج ۱، ص ۶، چاپ توتونچیان.

بنابراین ممکن است یک یا چند مسأله از مسائل دو علم محسوب شود، چه ممکن است بزرگ یا چند مسأله دو عرض مترتب باشد که به اعتبار هر کدام علمی تدوین شده است<sup>۱</sup>.

مثلاً مسأله جواز یا عدم جواز اجتماع امر و نهی که از مسائل علم اصول است و مقصود از طرح آن در علم اصول این است که از آن، صحت یا عدم صحت عملی را که به آن به دو عنوان امر و نهی تعلق گرفته است استنباط کنیم، همین مسأله ممکن است از مسائل علم کلام هم باشد، به اعتبار این که علم کلام علمی است که از احوال مبدأ و معاد، و از اموری که صحیح است و یا مستنبح است از مبدأ صادر، و یا به او مستند شود بحث می کند، و مسأله اجتماع امر و نهی هم از همین قبیل است، زیرا در این مسأله بحث در این است که آیا عقلاً جائز است خداوند عملی را که به آن عمل از جهتی امر کرده از همان عمل از جهت دیگر نهی کند یا خیر؟

اکنون در اصل مبحث وارد شده و بحث خود را در دو بخش دنبال می کنم:

بخش اول در پیدایش علم اصول و مقام آن در میان علوم دیگر.

بخش دوم در تحول و سیر این علم در طول تاریخ.

## بخش اول

پیدایش علم اصول و مقام آن در میان علوم دیگر

بهره برداری از علم اصول و استخدام این علم برای علم فقه بدون شک پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) آغاز شد و به تدریج در اثر

۱ - ملا محمد کاظم خراسانی، کفایه ج ۱، ص ۵، چاپ توتونچیان.

ازدیاد مسائل مورد ابتلاء و دورشدن از زمان حیات آن بزرگوار رو به فزونی و توسعه رفت و حتی نسبت به فقه شیعه آغاز بهره‌برداری از علم اصول مخصوصاً بمعنای وسیع آن پس از غیبت کبری (۳۲۹ هـ) آغاز شد، چه در زمان پیغمبر، و نسبت به شیعه حتی در زمان امامان به علت دسترسی به کسانی که قول و فعل و تقریر آنان حجیت داشت چندان نیازی به اجتهاد و بکار بردن قواعد اصولی نبود، ولی این تأخر احتیاج به بکار بردن مسائل اصولی برای استنباط احکام فرعی به هیچوجه دلیل بر تأخر نفس مسائل از ظهور اسلام و یا از امر دیگر نیست، بلکه این مسائل غالباً قدیمتر از ظهور اسلام و حتی پاره‌ای از آنها بسیار قدیمتر می‌باشد.

توضیح این که مسائلی که در علم اصول مورد بحث واقع شده است از چند نوع خارج نیست:

۱- مبادی لغوی علم اصول مانند: وضع، اقسام وضع، حقیقت و مجاز، منقول، مشترك، علائم حقیقت، استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی و غیره.

این نوع مسائل از مسائل اصلی علم اصول نیست، بلکه غالباً از مسائل ادبی است، و اگر در علم اصول مطرح شده است برای این است که درک موضوعات، یا محمولات، یا نسبتهای پاره‌ای از مسائل علم اصول بر آنها توقف دارد، بنابراین مسائلی از این قبیل را نباید در تاریخ پیدایش و تحول علم اصول به حساب آورد.

۲- مباحث الفاظ مانند: مدلول امر، مدلول نهی، مدلول جمل خبریه، فوروترأخی، مره و تکرار، توصلی و تعبدی، امر عقیب حظر، مدلول الفاظ عموم، اسم جنس، مجمل و مبین و نظیر اینها.

این نوع مسائل از مسائل اصلی علم اصول است، ولی علم



اصول، این مسائل را از لغت و ادب و احياناً عرف و عقل اخذ کرده است، بنابراین، تاریخ این نوع مسائل را باید غالباً در تاریخ علوم انسانی و علوم ادبی و غیره جستجو کرد و لذا تاریخ آن قدیمتر از تاریخ اسلام است.

۳ - مباحث استلزامات (عقلیات غیر مستقله) مانند: وجوب مقدمه، مبحث ضد، اجتماع امر ونهی، دلالت نهی برفساد، (مفاهیم را نیز باید به همین دسته ملحق کرد).

این نوع مسائل، ترکیبی است از لفظ و حکم عقل، لیکن در علم اصول جنبه عقلی مسأله مطرح است نه جنبه لفظی آن، یعنی در علم اصول بحث در این است که: آیا بین وجوب شیء و وجوب مقدمه آن عقلاً ملازمه است یا خیر؟، آیا وجوب شیء عقلاً ملازم است با حرمت ضد آن یا خیر؟، آیا اجتماع امر ونهی در یک چیز با تعدد جهت مصداق اجتماع ضدین است یا خیر؟ و هکذا، بنا بر این، تاریخ این مسائل به تاریخ علوم عقلی ارتباط پیدا می کند که باز بسیار قدیمتر از اسلام است.

آری در باب مفاهیم که باز ترکیبی است از لفظ و عقل، علم اصول در جنبه لفظی آن گفتگو می کند نه در جنبه عقلی آن، یعنی مثلاً در باب مفهوم شرط، علم اصول از این بحث می کند که: آیا جمله شرطیه برعلیت منحصره شرط برای جزا دلالت دارد تا از آن به حکم این قاعده عقلیه که «انتفاء علت منحصره مستلزم انتفاء معلول است» استفاده مفهوم بشود و یا دلالت ندارد تا چنین استفاده ای نشود؟ ولی در عین حال جنبه لفظی مذکور هم به علوم ادبی مربوط می شود که تاریخ آن قدیمتر از اسلام است.

۴ - مباحث عقلیات مستتله مانند: تحسین و تقبیح عقلی ، ملازمه بین حکم عقل و شرع و اصول عقلیه . چنانکه پیدا است تاریخ این نوع مسائل هم که مسائلی است عقلی به قبل از اسلام مربوط می گردد .

۵ - مسائل عقلانی مانند: حجیت ظهورات ، حجیت خبر ثقه و غیرذلک .

این نوع مسائل هم مسائلی است عقلانی یعنی روش عقلا از قدیم الایام برطبق آنها معمول بوده و شارع مقدس هم این روش را ردع نکرده ، بلکه احياناً بالخصوص آنرا امضا کرده است ، بنابراین در این باب هم شارع ، حکم تأسیسی ندارد تا تاریخ آن به پس از اسلام مربوط گردد .

۶ - مباحث شرعیه؛ که از آن به أدله سمعیه تعبیر می کنند مانند: اصل براءت شرعی ، اصل احتیاط شرعی ، استصحاب و غیره . تنها در این نوع مسائل است که می توان گفت : تاریخ پیدایش آن به پس از ظهور اسلام مربوط می شود ولی در عین حال بعید نیست که حکم شرع در این باب، ارشاد به احکام عقلی و یا امضاء احکام عقلانی باشد که تاریخ پیدایش آن به قبل از ظهور اسلام راجع می گردد .

۷ - تعارض أدله؛ که از آن به « تعادل و ترجیح » تعبیر می شود .

اصول مباحث این باب نیز عقلی و یا عقلانی است مانند: اصل تساقط متعارضین ، جمع عرفی در مواردی که متعارضین جمع عرفی دارد ، و نظیر اینها، و به ندرت به مسائلی بر غیر این نحو برخورد می کنیم مانند رجوع به مرجحات منصوصه ، در این صورت این نوع هم غالباً ریشه قدیمتر از اسلام دارد .

۸ - اجتهاد و تقلید . این باب ولو غالباً در کتب اصولی مطرح شده است ولی به یقین مسائل آن فرعی است و به علم اصول مربوط نمی باشد .

بنابراین ، علم اصول از لحاظ مسائل ، علمی است التقاطی ، قریب به همه مسائل آن از علوم دیگر اقتباس شده است ، ولی در عین حال نمی توان گفت : علم اصول علم مستقلی نیست و از قبیل جنگ و کشکول است ، چه دانسته شد که تمایز علوم به اختلاف اغراض است نه به اختلاف مسائل ، ممکن است دو علم در پاره ای از مسائل اشتراك داشته باشد ، نهایت در این صورت باید برای مسائل دو غرض مترتب باشد که به اعتبار هر یک ، علمی تدوین شده است ، مسائل علم اصول غالباً از همین قبیل مسائل است ، بر بسیاری از آنها چند غرض مترتب است که به اعتبار هر یک احیاناً علمی تدوین شده ، و یا ممکن است تدوین شود : اگر در اصول مطرح است برای این است که کبرای قیاس استنباط ، واقع می شود ، و اگر در علوم دیگر مطرح می شود به جهت امر دیگری است .

در خاتمه این بحث مناسب است متذکر گردد که علم اصول مانند علم منطق علمی است آلی و نسبت آن به علم فقه مانند نسبت منطق است به علوم عقلی .

## بخش دوم

### تحول علم اصول در طول تاریخ

برای این علم در طول تاریخ ادواری متصور است که هر یک دارای مزایای خاص و در تاریخ تحول علم تأثیر به سزائی داشته است ، این ادوار بعضی به اهل سنت اختصاص دارد ، و بعضی به شیعه ، برخی هم بین هر دو مذهب مشترك است .

## دوره اول

دوره اول را دوره تأسیس این علم می‌نامیم .

استاد محمد ابوزهره واضع علم اصول را شافعی دانسته و در کتاب «محاضرات فی اصول الفقه الجعفری» گفته : «والجمهور من الفقهاء یقرون للشافعی بأسبقته بوضع علم الاصول»<sup>۱</sup> . او در کتاب «الشافعی» پس از ذکر این معنی اضافه می‌کند که فخر رازی گفته است: «اعلم أن نسبة الشافعی الی علم الاصول کنسبة ارسطو الی علم المنطق و کنسبة الخلیل بن احمد الی علم العروض»<sup>۲</sup> .

به نظر اینجانب : اگر مقصود از وضع علم اصول ، تأسیس و اختراع باشد به یقین ، نسبت آن به شافعی و یا هر شخص دیگر ، در امثال این علوم درست نیست ، چه دانسته شد که علم اصول دارای انواعی از مسائل است که به زبان ، ادب ، علوم عقلی ، بناء عقلا و شارع مربوط می‌شود ، در این صورت باید نسبت تأسیس و اختراع آنرا به اهل زبان ، عقل ، عقلا و شارع نسبت داد نه به شخص دیگر ، چگونه می‌توان گفت : دلالت اسر بروجوب ، نهی بر حرمت ، حکم عقل به حسن و قبح افعال ، عمل به خبر ثقه و حجیت استصحاب را شافعی تأسیس کرده و بنا نهاده است؟! نسبت وضع منطق به ارسطو نیز همین حالت را دارد .

و اگر مقصود از وضع علم اصول ، کشف و تبیین و یا بکار بردن قواعد اصولی در استنباط احکام باشد ، چنانچه نسبت این معانی به شافعی در برخی از قواعد اصولی درست باشد یقیناً در همه درست نیست ، بدیهی است از صدر اسلام خصوصاً پس از رحلت پیامبر اسلام

۱ - ابوزهره ، محاضرات فی اصول الفقه الجعفری ، ص ۶ .

۲ - ابوزهره ، الشافعی ، ص ۱۹۶ - ۱۹۷ .

باب اجتهاد و تمسک به قواعد اصولی برای استنباط احکام مفتوح بوده و صحابه و تابعین و فقها پیوسته در استنباطات خود ولو به طور ارتکازی به این قواعد استناد می‌جسته‌اند، یعنی مثلاً امر را بروجوب، نهی را برحرمت حمل می‌کرده، عام را به خاص تخصیص می‌داده و مطلق را به مقید تقیید می‌کرده‌اند، به ظواهر الفاظ عمل، و به اجماع و خبر ثقه استناد می‌جسته‌اند، آیا این، اجتهاد و تمسک به قواعد اصولی نیست؟! آیا می‌توان گفت که: صحابه، تابعین، فقها مثلاً ابن عباس، ابن مسعود، شعبی، ابن سیرین، ابن ابی لیلی، ابوحنیفه، مالک، محمد بن الحسن و دیگران که همه پیش از شافعی می‌زیسته اجتهاد نمی‌کردند؟! از مسائل اصولی مانند تمسک به ظواهر کتاب و سنت، عمل به رأی و اجماع صحابه و مصالح مرسله و قیاس و غیر ذلک و بکار بردن این قواعد در استنباط احکام بی‌خبر بودند!! و اگر خبر داشتند باز به آنها استناد نمی‌جسته‌اند!! چرا؟! در این صورت چگونه بر آنان فقیه اطلاق می‌شده است!! چطور ابوحنیفه صاحب رأی و قیاس بوده است!!.

آری در آغاز به علت قلت و سادگی مسائل مورد ابتلا، دسترسی به مثل پیغمبر و صحابه، وقوف به مقصود آیات و سنت به جهت اطلاع از شأن نزول و سایر شواهد و قرائن، اجتهاد در سطح ساده‌تری قرار داشت برخلاف زمانهای متأخر که مسائل بیشتر و پیچیده‌تر شد، زمان نزول کتاب و صدور سنت دورتر گشت، قرائن و شواهد به خفا گرائید، لذا اجتهاد دشوارتر شد، بنابراین بدون تردد، اجتهاد در عصر شافعی دشوارتر از زمانهای قبل بود.

در این جا مناسب می‌دانم که: به پاره‌ای از آیات و روایات عامه و خاصه که بر ثبوت اجتهاد از زمان خود پیغمبر اکرم، یا بر حجیت

فتوی به طور مطلق ، و یا براستناد پیشوایان مذهب به ظواهر کتاب یاسنت ، و حتی بوجود پاره‌ای از مصطلحات اصولی در عهد صحابه دلالت دارد اشاره کنم:

۱ - خداوند در قرآن فرموده است: «فلولا نفرمن كل فرقة طائفة ليتفقهوا فی الدین...»<sup>۱</sup>

این آیه شریفه بروجوب کفائی تفقه در دین دلالت دارد. آیا تفقه در دین جز طلب شریعت و احکام آن و تخصص یافتن در این زمینه، معنای دیگری دارد؟<sup>۲</sup> و آیا این معنی جز به وسیله به کاربردن قواعد اصولی (ولو در سطح ساده) میسر است؟!

۲ - از پیغمبر (ص) روایت شده است که در آن هنگام که معاذ را به یمن فرستاد به او فرمود: «بم تحکم؟» قال: بکتاب الله ، قال: فان لم تجد؟ قال: بسنة رسول الله (ص) قال: فان لم تجد: قال: اجتهد رأيي»<sup>۳</sup>.

و نیز پیغمبر (ص) به ابن مسعود فرمود: «اقض بالكتاب والسنة اذا وجدتهما فان لم تجد المحکم فیهما اجتهد رأيك»<sup>۴</sup>.

۱ - سورة توبه ، آیه ۱۲۲ ، یعنی چرا از هر جماعت دسته‌ای برای تفقه در دین کوچک نکرده‌اند !! .

۲ - راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود پس از آن که «فقه» را به معنای دست یافتن به دانشی پنهان از راه دانشی آشکار گرفته است ، گفته است: تفقه: اذا طلبه تخصص به ، قال: «لیتفقهوا فی الدین» (راغب ، مفردات ، ماده فقه) .

۳ - ترمذی ، صحیح ، ابواب احکام ، ب ۳ از: عارضة الاحوذی، ج ۶ ، ص ۶۸ ، چاپ دارالعلم للجمع و ابوداود ، سنن ، کتاب الاقضية ، باب اجتهاد الرأی فی القضاء ج ۲ ، ص ۲۷۲ ، چاپ مصطفی البابی الحلبي ، اهد ، مسند ، ج ۵ ، ص ۲۳۰ ، ۲۳۶ ، ۲۴۲ ، چاپ دارصادر ، و کتب اصولی ، بحث قیاس ، از جمله ، ابوالحسین بصری ، معتمد ، ج ۲ ، ص ۷۳۵ ، چاپ دمشق ۱۳۸۴ ، سید مرتضی ، ذریعه ج ۲ ، ص ۷۰ - ۷۱ ، چاپ دانشگاه تهران ؛ شیخ طوسی ، علة الاصول ، ج ۲ ، ص ۲۸۵ ، چاپ ایران . مفاد روایت این است که پیغمبر (ص) از معاذ سؤال فرمود: به چه حکم می کنی؟ پاسخ داد: به کتاب خدا ، فرمود: اگر نیافتی؟ پاسخ داد: به سنت رسول خدا ، فرمود: اگر نیافتی؟ پاسخ داد: به اجتهاد خود .

۴ - مراجع اصولی گذشته . یعنی به کتاب و سنت حکم کن هر گاه یافتی والاجتهاد کن .

روایات از طرق اهل سنت در مدح و ذم عمل به رأی و اجتهاد بسیار وارد شده است<sup>۱</sup> و از مجموع آنها به طور قطع بدست می‌آید که عمل به اجتهاد در زمان صحابه بلکه در عهد خود پیغمبر بسیار معمول و متداول بوده است، و پیدا است که عمل به رأی و اجتهاد بدون استناد به قواعد اصولی ولو در سطحی بسیار ساده غیر ممکن است.

۳ - از طرف شیعه نیز روایات بسیاری بر حجیت فتوی<sup>۲</sup> و عدم جواز عمل به قیاس و رأی وارد شده است، از جمله: حضرت صادق (ع) به ابان بن تغلب می‌فرماید: «اجلس فی مسجد المدینه وأفت الناس فانی أحب أن أری فی شیعتی مثلک»<sup>۳</sup>.

و نیز به معاذ بن مسلم نهوی می‌فرماید: «بلغنی أنك تقعد فی الجامع و تفتی الناس قلت: نعم وأردت أن أسألك عن ذلك، تا این که می‌فرماید: اصنع ذلك فانی کذا أصنع»<sup>۴</sup>.

اطلاق بلکه صریح این روایات نیز بر معمول بودن اجتهاد در آن ازمینه دلالت دارد.

۴ - پاره‌ای از روایات بر این دلالت دارد که امامان - علیهم السلام - خود به ظواهر کتاب و سنت استناد می‌کرده‌اند، از جمله روایت صحیحی از زراره وارد شده است که: از حضرت ابی جعفر (ع) سؤال

۱ - علاوه بر مراجع فوق، ابن حزم، مجلی، ج ۱، مسألة ۱۰۰، ص ۵۶-۶۵.

۲ - فتوی عبارت است از: بیان رأی، صاحب مفردات گوید: الفتیا و الفتوی: الجواب عما یسأل من الاحکام.

۳ - کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۹ به بعد، بابهای رد به کتاب و سنت، اختلاف حدیث و غیره؛ سید محمد مهدی خلیفالی، تقریرات خوئی: مدارک العروة، ج ۱، ص ۱۶۹۱۵. یعنی: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده من دوست دارم در شیعه خود مثل تو راه بینم.

۴ - خلیفالی، تقریرات خوئی: مدارک العروة، ج ۱، ص ۱۶ به نقل از وسائل: باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی خیر ۳۷. یعنی شنیده‌ام که: تو در مسجد می‌نشینی و فتوی می‌دهی؟ گفتم: آری و میخواستم در این باره از شما سؤال کنم، بالاخره فرمود: بکن من هم چنین می‌کنم.

می‌کند: «الاتخبرنی من أين علمت و قلت أن المسح ببعض الرأس و بعض الرجلین، فضحك و قال: یا زارة قاله رسول الله و نزل به الكتاب من الله (عزوجل) لان الله (عزوجل) قال: فاغسلوا وجوهكم، فعرنا أن الوجه كله ينبغي أن يغسل، ثم قال: وأيد يكم الی المرافق، فوصل الی الی المرفقین بالوجه، فعرنا أنه ينبغي أن يغسل الی المرفقین، ثم فصل بین الكلام فقال: و اسحوا برؤسکم، فعرنا حين قال: براء و سکم أن المسح ببعض الرأس لمكان الباء، ثم وصل الرجلین بالرأس كما وصل الی الی الی بالوجه فقال: و أرجلکم الی الکعبین، فعرنا حين وصلهما بالرأس أن المسح علی بعضهما، ثم فسرد ذلك رسول الله للناس فضيعوه»<sup>۱</sup>.

۵ - در پاره‌ای از روایات برخی از مصطلحات اصولی مانند :  
ناسخ و منسوخ ، عام و خاص و غیره وارد شده است<sup>۲</sup>.

۶ - به اطلاق آیات و روایاتی که بر حجت بودن خبر واحد ، اصل براءت، استصحاب و غیره دلالت دارد نیز میتوان استدلال نمود و بکار بردن پاره‌ای از قواعد اصولی را برای استنباط احکام از صدر اسلام اثبات کرد<sup>۳</sup>.

خلاصه سخن این که این قبیل آیات و روایات ، همه بر این دلالت دارد که اجتهاد و بکار بردن قواعد اصولی (ولو در سطحی بسیار ساده) از همان صدر اسلام معمول و متعارف بوده است .

۱ - حاج آقا رضا همدانی ، مصباح الفقیه ، عمل چهارم وضوء ، ص ۱۴۴ . زراره سؤال می‌کند: چرا مسح در وضوء به جزئی از سر و جزئی از پاها است ، حضرت به ظاهر کتاب و سنت استدلال میکند ، چه ظاهر «اغسلوا وجوهکم» شستن همه صورت است ، و چون «ایدیکم الی المرافق» بر آن عطف شده پس همه آنها تا مرفق باید شسته شود، و ظاهر «اسحوا برؤسکم» بعلت وجود براءت ، مسح به بعض سراسر است، و چون «ارجلکم» به او وصل شده پس مسح پا هم به بعض پاها است .

۲ - سید رضی ، نهج البلاغه ، خطبه ۸۳ بر حسب شماره شرح ابن ابی الحدید .

۳ - شیخ مرتضی انصاری ، رسائل ؛ ملا محمد کاظم خراسانی ، کفایه و همچنین سایر کتب اصول ، ابواب مذکور .



و اگر مقصود استاد ابوزهره و دیگران، از کلماتی نظیر وضع، تدوین علم اصول باشد، به این معنی که شافعی اولین کسی است که در علم اصول کتابی تدوین کرده است، پاسخ آن عنقریب در دوره دوم تحول علم اصول داده خواهد شد.

آیه الله سید حسن صدر در کتاب تأسیس الشیعه مؤسس علم اصول را امامین هماسین: حضرت باقر و حضرت صادق - علیهما السلام - دانسته و گفته است: « اول من أسس علم الاصول و فتح بابہ و فتق مسائلہ: الامام ابو جعفر الباقر (ع) ثم بعده ابنه الامام أبو عبد الله الصادق (ع) أملیا علی أصحابہما قواعد الخ »<sup>۱</sup>.

این سخن نیز از لحاظ تعبیر به تأسیس، مانند تعبیر ابوزهره خالی از بحث و انتقاد نیست.

### دوره دوم

دوره دوم - دوره تصنیف است، این دوره از لحاظ نقص و کمال، خلط و عدم خلط با سایر علوم، خود قابل تقسیم به چند دوره است که اکنون مقصود دوره آغاز تصنیف است:

مسائل علم اصول که در گذشته استقلال نداشت و در خلال مسائل فقهی مطرح میشد در این دوره استقلال خود را به دست آورد. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود گوید: « کان اول من کتب فیه (یعنی: فی علم الاصول) الشافعی - رضی الله عنه - أملی فیه رسالته المشهوره تکلم فیهافی الاوامر والنواهی و... »<sup>۲</sup>

علامه سید حسن صدر - چنانکه ذکر شد - مؤسس علم اصول را صادقین - علیهما السلام - دانسته و برخی از امالی آنان را که بعداً

۱ - سید حسن صدر، تأسیس الشیعه، ص ۳۱، چاپ شرکت النشر والنشر والاطباعه العراقیه المحدوده.

۲ - ابن خلدون، مقدمه، ص ۴۵۵، چاپ چهارم، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

به صورت تصنیفاتی درآمده از جمله: «اصول آل الرسول» تألیف سیدشریف موسوی هاشم بن زین العابدین خوانساری اصبهانی و «الاصول الاصلية» تألیف سید عبدالله علامه محدث شبری و «الفصول المهمة» تألیف شیخ محدث محمد بن الحسن بن علی بن الحر المشغری - صاحب کتاب وسائل الشیعه - برشمرده است. و بعد گفته است: بنابراین سخن جلال سیوطی در کتاب اوائل: «اول من صنف فی اصول الفقه الشافعی بالاجماع» اگر مقصود او تأسیس باشد بجا نیست و اگر هم مقصود، تصنیف متعارف باشد باز درست نیست؛ چه اولین مصنف در علم اصول، هشام بن الحکم، شیخ متکلمان امامیه است؛ که کتاب «الالفاظ ومباحثها» را تصنیف کرده و پس از او یونس بن عبدالرحمن کتاب «اختلاف - الحدیث» را؛ که همان مبحث تعادل و ترجیح است از امام موسی بن جعفر (ع) روایت کرده و شافعی از هر دو متأخر است<sup>۱</sup>.

ابوزهره در مقدمه «اصول الفقه الجعفری» در پاسخ سخن سید صدر، انتقاد کرده است به این که: درست است که امامین: باقر و صادق (علیهما السلام) مسائل علم اصول را بر اصحاب خود املا کرده اند؛ ولی این، تصنیف نیست، شافعی در این علم تصنیف کرده است. از طرف دیگر درست است که: هشام بن الحکم و یونس بن عبدالرحمن پیش از شافعی اثر خود را به وجود آورده اند؛ ولی اولاً این اثر بین علم اصول و علمی دیگر مشترک است، ثانیاً برفرض اختصاص به علم اصول، تنها مسأله ای است از مسائل علم اصول، در حالی که شافعی همه مسائل این علم را به ترتیبی بدیع تصنیف کرده است<sup>۲</sup>.

به نظر این جانب امام شافعی نه (چنانکه گذشت) این علم را

۱ - سید حسن صدر، تأسیس الشیعه ص ۳۱۱.

۲ - ابوزهره، اصول الفقه الجعفری ص ۸-۹، سال ۱۹۵۵ م.

تأسیس کرده و نه (چنانکه ابوزهروه خود اعتراف کرده است)<sup>۱</sup> تصنیف کاملی به وجود آورده، بلکه تنها برآن چه دیگران آورده اند افزوده، و درباره آن در خور استعداد سرشار خویش تحقیق کرده است. و این خود کمالی است که جز از مانند او نمی توان انتظار داشت.

بعلاوه این کتاب نیز (مانند کتبی که سید حسن صدر از امالی امامین ذکر کرده است) از امالی شافعی است نه تألیف او<sup>۲</sup> و چه بسا متن کتاب هم که مطالب را غالباً به صورت «قال الشافعی» از او نقل کرده است به خوبی این مدعا را ثابت میکند.

ناگفته نماند که:

در رساله شافعی مسائل (چنانکه در ادوار بعد شایع شد) به طور مجرد طرح نشده، بلکه در لباس کتاب و سنت بدانها توجه شده است، مقایسه این عناوین: «باب ما نزل من الكتاب عاماً یراد به العام و یدخله الخصوص»<sup>۳</sup> «باب ما نزل من الكتاب عام الظاهر و هو یجمع العام و الخاص»<sup>۴</sup> «باب بیان ما نزل من الكتاب عام الظاهر یراد به کله الخاص»<sup>۵</sup>؛

بآنچه در کتب متأخران آمده به خوبی این حقیقت را آشکار میسازد.

و نیز در این کتاب مسائل علم اصول پرمسائل دیگر علوم غالب نیست تا بتوانیم به حکم تغلیب این کتاب را از کتب این علم بنامیم، در این کتاب این عناوین به چشم میخورد: «باب فرض الله طاعة رسوله مقرونة بطاعة الله و مذکورة وحدها»<sup>۶</sup> «باب ما أمر الله من طاعة رسوله»<sup>۷</sup> «باب ما أبان الله لخلق من فرضه علی رسوله اتباع

۱ - آنجا که گفته است: «ولا نقول ان الشافعی قد اتى بالعلم كاملاً...»، ص ۹.

۲ - احمد شاکر، مقدمه رساله شافعی، طبع اول، سال ۱۳۰۹ ص ۱۲....

۳ - شافعی، رساله، ص ۵۳.

۴ - شافعی، رساله، ص ۵۶.

۵ - شافعی، رساله، ص ۵۸.

۶ - شافعی، رساله، ص ۷۳.

۷ - شافعی، رساله، ص ۸۲.

ما أوحى إليه و ما شهدله به من اتباع ما أمره و من هداه و أنه هاد لمن اتبعه»<sup>۱</sup> «باب فرض الصلوة الذى دل الكتاب ثم السنة على من تزول عنه بالعدرو على من لا تكتب صلوته بالمعصية»<sup>۲</sup> «باب الفرائض التى أنزله الله نصاً»<sup>۳</sup> «الفرائض المنصوصة التى سن رسول الله معها»<sup>۴</sup> «جمل الفرائض»<sup>۵</sup> «فى الزكوة»<sup>۶</sup> «فى الحج»<sup>۷</sup> «فى العدد»<sup>۸</sup> «فى محرمات النساء»<sup>۹</sup> «فى محرمات الطعام»<sup>۱۰</sup> و عناوين ديگر از اين قبيل .  
بنابراين با توجه به حجم اين كتاب ، اطلاق كتاب اصول فقه بر آن ، چه بسا اطلاق حقيقى نباشد .

درعين حال مطالعه اين كتاب مانند ساير آثار شافعى به خوبى ميتواند عظمت علمى او را آشكار سازد .

در اين جا تذکر يك نکته را ضرورى ميدانم و آن نکته اين است که :

درست است که دانشمندان شيعه پيش از اهل سنت به تدوين پاره‌اى از مسائل علم اصول مشغول شدند ، ليکن اين نه به خاطر آن بود که ميخواستند مسائل اصولى را در راه استنباط احکام فرعى به کار برند ، چه در اين زمان هنوز پيشوايان مذهبي آنان در قيد حيات بودند

- ۱ - شافعى ، رساله ، ص ۸۵ .
- ۲ - شافعى ، رساله ، ص ۱۱۷ .
- ۳ - شافعى ، رساله ، ص ۱۴۷ .
- ۴ - شافعى ، رساله ، ص ۱۶۱ .
- ۵ - شافعى ، رساله ، ص ۱۷۶ .
- ۶ - شافعى ، رساله ، ص ۱۸۶ .
- ۷ - شافعى ، رساله ، ص ۱۹۷ .
- ۸ - شافعى ، رساله ، ص ۱۹۹ .
- ۹ - شافعى ، رساله ، ص ۲۰۱ .
- ۱۰ - شافعى ، رساله ، ص ۲۰۶ .

و با وجود آنان شیعه خود را به بکار بردن مسائل اصولی برای استنباط احکام نیازمند نمی‌دید، بلکه غالباً به خاطر این بود که در مقابل اهل سنت از عقائد خاص خود دفاع کنند، از این رو بیشتر در مسائلی از قبیل «اختلاف الحدیثین»، «ابطال القیاس» که خود درباره آنها نظری خاص داشتند به تصنیف می‌پرداختند.

اما اهل سنت گرچه دیرتر از شیعه به کار تدوین پرداختند، لیکن بدون شک زودتر از آنان به فکر طرح و تکمیل این علم بودند تا از آن در راه استنباط احکام استفاده کنند:

نخست - به خاطر این که زودتر از شیعه یکی از مهمترین منابع احکام را که سنت است به رحلت پیغمبر اکرم از دست دادند.

دوم - برای این که آنچه به طریق صحیح از پیامبر بدیشان رسیده بود برای رفع تمام نیازهای مذهبی آنان کافی نبود.

از این رو از همان آغاز مسأله رأی و اجماع را مطرح ساخته و سپس برای جبران کمبود به مثل: قیاس، فتوای اهل مدینه، مصالح مرسله و استحسان متوسل شدند و در این زمینه به تدریج کتابهایی نیز تصنیف کردند.

### خلاصه امتیازات این دوره

مهمترین امتیازات این دوره عبارت است از:

۱- مسائل علم اصول قبل از دوره تدوین، توأم با مسائل فقهی، بلکه در ضمن آن مسائل مطرح می‌شد، ولی در این دوره استقلال خود را به دست آورد.

۲- چون علم اصول در این دوره مراحل ابتدائی خود را طی می‌کرد، و بعلاوه هنوز مسائل فقهی پیچیده و بغرنج مطرح نشده بود،

لذا دارای سادگی خاص بود و به دقتها و موشکافیهای عصرهای متأخر دچار نشده بود.

۳- گرچه بحثهای کلامی در عهد امویان آغاز و در عهد عباسیان رونق گرفت ولی چون در این دوره هنوز مبارزات کلامی مانند قرن سوم به بعد شدت نگرفته بود، و بعلاوه پیشوایان مذاهب حتی الامکان از ورود در این مسائل ابا داشتند و حتی احياناً پیروان خود را از آن منع می کردند، لذا در این دوره هنوز مسائل کلامی و همین طور مباحث منطقی که از لوازم بحثهای کلامی است در علم اصول وارد نشده بود.

### دوره سوم

دوره سوم - دوره اختلاط علم اصول با علم کلام است، این دوره بیشتر به اهل سنت اختصاص دارد.

متکلمان اهل سنت مخصوصاً معتزله که بیشتر اهل بحث و جدل بودند در علم اصول وارد شده و آنرا از مسیر اصلی خود که استنتاج احکام فرعی است تا حد زیادی منحرف ساختند، و مسائل اصولی را کلی و مجرد از مسائل فرعی مورد مطالعه قرار می دادند.

درحقیقت با توجه به غرض تدوین علم اصول، کتب اصولی این دوره را باید مجموعه ای از علوم لغوی، ادبی، کلامی و احياناً منطقی و نظیر اینها دانست نه کتب اصولی، مانند حالتی که قبل از به کار بردن این علم برای استنباط احکام، وجود داشت.

کتبی که در این دوره تصنیف شده غالباً از متکلمان، خاصه معتزلیان است و چون به علت سد باب اجتهاد (در قرن چهارم) در حقیقت اصول اهل سنت تاکنون دنباله همین دوره را طی می کند و تغییر فاهشی در اساس آن به وجود نیامده است، جز این که (چنانکه

اشاره شد) قسمتی از مسائل منطقی هم به تدریج در آن وارد شد ، و غالباً متأخران به شرح و توضیح و تعلیق کتب متقدمان پرداختند نه به تصنیف کتب مستقل ، لذا قسمتی از مهمترین کتب اصولی اهل سنت از مذاهب مختلف را که در این دوره به بعد تصنیف شده با ذکر تاریخ وفات مصنف برمی شمیریم ، از جمله :

۱- آراء اصولی ابوعلی محمد بن عبدالوهاب بن سلام جبائی (متوفی ۳۰۳ هـ.ق).

۲- آراء اصولی ابوهاشم عبدالسلام بن محمد بن عبدالوهاب جبائی (متوفی ۳۲۱ هـ.ق)<sup>۱</sup>.

۳- اصول ابوالحسن عبیدالله بن الحسن کرخی (متوفی ۳۴۰ هـ.ق)<sup>۲</sup>.

۴- اصول الفقه ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص (متوفی ۳۷۵ هـ.ق).

۵- العمد، تصنیف قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی اسدآبادی (متوفی ۴۱۵ هـ.ق).

۶- المغنی (بعضی از مجلدات آن مانند جلد هفدهم) تصنیف قاضی عبدالجبار معتزلی اسدآبادی.

۷- التحصیل ، تصنیف ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر تمیمی

أسفرائینی (متوفی ۴۲۹ هـ.ق).

۱- این دانشمند فرزند دانشمند قبل و با هم بنام جبائیان معروف ، و از پیشوایان معتزله می باشند نام مشخصی برای کتاب اصولی این دودانشمند نیافتیم . کتاب الفهرست، یکی از تالیفات ابوهاشم را کتاب الاجتهاد نام می برد ، در هر حال در کتب اصولی ، خاصه کتب اصولی متقدمان نام این دو بسیار برده می شود. (ابوالحسن بصری، معتمد ، سید مرتضی ، ذریعه ، شیخ طوسی ، عده ، و دیگران، کتب دیگر).

۲- نام این دانشمند نیز در کتب متقدمان بسیار برده می شود ، معلوم می شود مانند دودانشمند قبل آراه خاص اصولی دارد .

اثر اصولی او که فروع حنفیان بر آن استوار است نام خاصی ندارد، از آن به عنوان «رساله فی الاصول» یاد شده این رساله ، ضمیمه تأسیس النظر دیوسی چاپ شده است (یوسف ایان سرکیس ، معجم المطبوعات، ج ۳، ستون ۱۰۵۱، چاپ مصر، ۱۳۴۶، زر کلی، الاعلام، ج ۴، ص ۳۴۷، چاپ سوم).

- ۸ - تقویم الأدلة تصنیف ابوزید عبیدالله بن عمر بن عیسی دہوسی قاضی حنفی (متوفی ۴۳۰ هـ.ق).
- ۹ - المعتمد ، تصنیف ابوالحسین محمد بن علی الطیب بصری (متوفی ۴۳۶ هـ.ق).
- ۱۰ - الاحکام فی اصول الأحکام ، تصنیف ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی ظاہری (متوفی ۴۵۶ هـ.ق).
- ۱۱ - الکفاية ، تصنیف ابوعلی محمد بن الحسین بن محمد بن الفراء حنبلی (متوفی ۴۵۸ هـ.ق).
- ۱۲ - البرهان ، تصنیف ابوالمعالی عبدالملک بن ابی محمد عبدالله بن یوسف امام الحرمین جوینی (متوفی ۴۷۸ هـ.ق).
- ۱۳ - کنز الوصول تصنیف فخر الاسلام علی بن محمد بزدوی (متوفی ۴۸۲ هـ.ق).
- ۱۴ - اصول ابوبکر سرخسی محمد بن احمد بن ابی بکر (یا ابی سهل) شمس الائمة حنفی (متوفی ۴۸۳ یا ۴۹۰ هـ.ق).
- ۱۵ - المستصفی ، تصنیف حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد ابن محمد بن احمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ.ق).
- ۱۶ - کفاية الفحول فی علم الاصول ، تصنیف عبدالعزیز بن عثمان بن ابراهیم ، معروف به قاضی نسفی (متوفی ۵۳۳ هـ.ق).
- ۱۷ - المحصول ، تصنیف محمد بن عمر بن حسین بن حسن ، معروف به امام فخر رازی (متوفی ۶۰۶ هـ.ق).
- ۱۸ - الاحکام فی اصول الأحکام ، تصنیف ابوالحسن ، علی بن محمد بن سالم آمدی (متوفی ۶۳۱ هـ.ق).
- ۱۹ - منتهی السؤل والامل ، تصنیف ابو عمرو ، عثمان بن عمر بن ابی بکر بن یونس ، معروف به ابن حاجب (متوفی ۶۴۶ هـ.ق).



- ۲ - مختصرالمنتهی ، تصنیف همان دانشمند .
- ۲۱ - الحاصل ، تصنیف محمد بن الحسین ، معروف به تاج الدین ارسوی (متوفی ۵۶۶ ه.ق)<sup>۱</sup> .
- ۲۲ - التحصیل ، تصنیف ابوالثناء ، محمود بن ابی بکر ، معروف به سراج الدین ارسوی (متوفی ۵۶۸۲ ه.ق) .
- ۲۳ - تنقیح الفصول فی علم الاصول ، تصنیف ابوالعباس ، احمد بن ادريس بن عبدالرحمن قرافی (متوفی ۵۶۸۴ ه.ق) .
- ۲۴ - منهاج الوصول الی علم الاصول ، تصنیف ابوالخیر ، یا ابوسعید ، عبدالله بن عمر بن احمد ، معروف به ناصرالدین بیضاوی (متوفی ۵۶۸۵ ه.ق؟) .
- ۲۵ - بدیع النظام الجامع بین کتابی البزدوی والاحکام ، تصنیف احمد بن علی بن تغلب (یا تغلب) حنفی ، معروف به ابن الساعاتی (متوفی ۵۶۹۴ ه.ق) .
- ۲۶ - منار الانوار ، تصنیف ابوالبرکات ، عبدالله بن أحمد بن محمود ، معروف به حافظ الدین نسفی (متوفی ۵۷۱ ه.ق؟) .
- ۲۷ - شرح منار الانوار ، به نام کشف الاسرار ، تصنیف همان دانشمند .
- ۲۸ - اصول الفقه از: ابوالعباس ، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حنبلی (متوفی ۵۷۲۸ ه.ق)<sup>۲</sup> .

۱- حاجی خلیفه، کشف الظنون ج ۲ ستون ۱۶۱۵ چاپ سوم ۱۳۷۸ ه .

۲- دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱ ص ۱۱۵ چاپ مصر، ائمت اسماعیلیان . در کتاب الوافی بالوفیات ، کتب و رسائل متعددی در اصول فقه از این دانشمند ذکر کرده است . ولی بر حسب ظاهر هیچکدام از آنها دوره کامل اصول فقه نیست ، بلکه غالباً در پاره ای از مسائل این علم است ، از قبیل : اجماع ، خبر ، تعارض نصوص ، قیاس ، استحسان ، اجتهاد و تقلید ، عموم و اطلاق و غیره (صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی ، الوافی بالوفیات ، ج ۷ ، ص ۲۶ ، چاپ ، النشرات الاسلامیة ۱۳۸۹ ه.) .

- ۲۹ - تنقیح الاصول ، تصنیف عبیدالله بن مسعود بخاری (متوفی ۷۴۷ هـ . ق ۹) .
- ۳۰ - توضیح ، شرح تنقیح الاصول ، تصنیف دانشمند فوق .
- ۳۱ - شرح مختصرالمنتهی ، تصنیف عبدالرحمن بن رکن الدین احمد بن عبدالغفار ، معروف به قاضی عضدایچی (متوفی ۷۵۶ هـ . ق ۹)
- ۳۲ - جمع الجوامع ، تصنیف ابوالنضر ، عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی سبکی (متوفی ۷۷۱ هـ . ق) .
- ۳۳ - رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب ، تصنیف همان دانشمند .
- ۳۴ - شرح منهاج بیضاوی ، باز تصنیف همان دانشمند .
- ۳۵ - نهاية السؤل فی شرح منهاج الاصول ، تصنیف ابومحمد ، عبدالرحیم بن حسن بن علی أسنوی (متوفی ۷۷۲ هـ . ق) .
- ۳۶ - الموافقات ، تصنیف ابواسحاق ، ابراهیم بن موسی بن محمد لخمی ، معروف به شاطبی (متوفی ۷۹۰ هـ . ق) .
- ۳۷ - معیارالعلوم فی علم الاصول ، تصنیف احمد بن یحیی زیدی ، صاحب البحر الزخار (متوفی ۸۴۰ هـ . ق) .
- ۸۳ - شرح جمع الجوامع سبکی ، تصنیف احمد بن امین الدین رملی (متوفی ۸۴۴ هـ . ق) .
- ۳۹ - شرح منتهی السؤل ابن حاجب ، تصنیف احمد بن امین الدین رملی دانشمند فوق .
- ۴۰ - شرح منهاج الوصول بیضاوی ، تصنیف احمد بن امین الدین رملی .
- ۴۱ - التحرير ، تصنیف کمال الدین محمد بن عبدالواحد ، معروف به ابن همام حنفی (متوفی ۸۶۱ هـ . ق) .

و کتب بسیار دیگر که از حوصله این مختصر خارج است. این دوره ولو به اهل سنت اختصاص دارد ولی شیعه هم مقارن این دوره در پاره‌ای از مسائل اصولی تصنیفاتی دارد که برخی از آنها به قرار زیر است :

- ۱ - کتاب **الخصوص والعموم** ، تصنیف أبوسهل ، اسمعیل بن علی بن اسحق نوبختی (دانشمند قرن سوم ه. ق).
- ۲ - کتاب **ابطال القیاس** ، تصنیف همان دانشمند.
- ۳ - کتاب **خبر الواحد والعمل به** ، تصنیف ابومحمد حسن بن موسی نوبختی (دانشمند قرن سوم ه. ق).
- ۴ - کتاب **العموم والخصوص** ، تصنیف همان دانشمند.
- ۵ - کتاب **نقض اجتهاد الرأی علی ابن الراوندی** ، تصنیف ابوسهل ، اسمعیل بن علی نوبختی (قرن سوم ه. ق).
- ۶ - کتاب **ابطال القیاس** ، تصنیف ابومنصور صرام نیشابوری (قرن سوم ه. ق).
- ۷ - کتاب **مسائل الحدیثین المختلفین** ، تصنیف محمد بن احمد بن داود معروف به ابن داود (متوفی ۳۶۸ ه. ق).
- ۸ - کتاب **کشف التمیوه والالتباس فی ابطال القیاس** ، تصنیف محمد بن احمد بن الجنید (متوفی ۳۸۱ ه. ق).

### خلاصه امتیازات این دوره

امتیازات این دوره عبارت است از :

- ۱ - در دوره‌های گذشته ، علم اصول برای استنباط احکام شرعی تدوین می‌شد ، ولی در این دوره این علم تا حدود زیادی جنبه عملی خود را از دست داد و به مجرد و نظریت گرائید.

۲ - در این دوره، علم اصول با استدلالات منطقی توأم بود و تنها تمسک به ظواهر کتاب و سنت و اجماع و غیره نبود، از این رو به تدریج قسمتی از مسائل منطقی هم بر مسائل اصولی افزوده شد.

۳ - قسمتی از مسائل عقلی و کلامی نیز در مسائل اصولی داخل شد، مثلاً: تحسین و تقبیح عقلی، ملازمه بین حکم عقل و شرع، وجوب شکر منعم، اختصاص وجوب شکر منعم به پس از ورود شرع و یا شمول آن نسبت به قبل از ورود شرع، تکلیف به محال، تکلیف به معدوم، صفت علم حاصل از تواتر، عصمت انبیاء، اختصاص عصمت آنان به پس از نبوت و یا شمول آن نسبت به قبل از نبوت و مسائل دیگر<sup>۱</sup>.

این مسائل در دوره‌های بعد به تدریج از علم اصول خارج شد ولی هیچگاه این علم از تأثیر شدید علوم عقلی و کلامی و همچنین از تأثیر علم منطق بیرون نرفت.

### دوره چهارم

دوره چهارم - دوره کمال و استقلال مجدد علم اصول است، این دوره برخلاف دوره گذشته به شیعه اختصاص دارد و در حقیقت دومین دوره تدوین اصول فقه شیعه امامیه است.

در این دوره، علم اصول سادگی اولی خود را از دست داد، کمال و پختگی پیدا کرد، از آمیختگی با مسائل علم کلام تا حدود بسیاری رهایی یافت.

چنانکه در گذشته اشاره شد اهل سنت به مجرد رحلت پیغمبر (ص) باب اجتهاد را گشودند و تا پایان عمر امام احمد بن حنبل:

۱ - امام الحرمین جوینی، برهان؛ غزالی، مستصفی؛ قاضی عبدالعبار معتزلی، عمد ابوالحسن بصری، معتمد و کتب دیگر.

چهارمین امام فقه اهل سنت (۲۴۱ هجری) و اندکی پس از آن این راه را ادامه داده و در تکمیل آن کوشیدند، پس از استقرار مذاهب چهارگانه، در حدود آغاز قرن چهارم این باب را سد نموده و به شیوه تقلید گرائیدند<sup>۱</sup>، از این پس کتب استدلالی غالباً جنبه شرح و توضیح و یا تطبیق قواعد اصولی با فقه مذهبی خاص داشت، نتیجه اجتهاد از حدود مذاهب ائمه اربعه تجاوز نمی کرد، از ادله جز این انتظار نداشتند که مذهب را اثبات کند، نه این که نتیجه دلیل هر چه هست آنرا اخذ کنند، کوتاه آن که در باب اجتهاد آزادی عمل نداشتند لذا در این باب پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نصیب آنان نگشت.

برخلاف شیعه که تا مقارن همین ازمینه یعنی تا اوائل قرن چهارم (سال ۳۲۹ هجری) که غیبت کبری به وقوع پیوست به علت دسترسی به امامان یا به نواب خاص، خود را به اجتهاد به معنای وسیع نیازمند نمی دیدند و پس از غیبت امام نیاز شدید خود را به فتح این باب احساس کردند.

اولین کسانی که به این ضرورت پی برده و فقه را از صورت نقل متون روایات خارج ساخته و در حقیقت اجتهاد شیعه را پی ریزی نموده‌اند: حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی، معروف به ابن ابی عقیل (دانشمند قرن سوم ه. ق) و محمد بن احمد بن الجنید، معروف به اسکافی و ابن جنید (متوفی به سال ۳۸۱ ه. ق) بودند.

ظاهراً ابن ابی عقیل در علم اصول کتابی تصنیف نکرده ولی در فقه کتابی بزرگ به نام «التمسک بعجل آل الرسول» تصنیف کرده

۱- ابن خلدون، مقدمه، ص ۴۸۸، چاپ چهارم، بیروت، دارالمیاء التراث العربی، وصبعی محمضانی، فلسفه التشريع فی الاسلام، ص ۲۴، چاپ دوم ۱۳۷۱؛ شیخ محمد خضری بک، تاریخ التشريع الاسلامی، ص ۲۷۸، چاپ هشتم ۱۳۸۷.

است<sup>۱</sup>، اما ابن جنید کتب بسیاری تألیف کرده<sup>۲</sup> که یکی از آنها کتاب کشف التمیوه والالتباس در علم اصول است، نام این کتاب در دوره گذشته ذکر شد ولی چه بسا با کتب این دوره مناسبت است. از این دو دانشمند در کتب فقها به عنوان «قدیمین» یاد شده است.

پس از این دو دانشمند، ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان، معروف به شیخ مفید (متوفی به سال ۴۱۳ ه. ق) اجتهاد شیعه را سازمان داد، مفید در علوم مختلف تصنیفات بسیاری دارد، از جمله تصنیفات او کتابی است در اصول فقه که یکی از شاگردانش به نام شیخ ابوالفتح کراجکی (متوفی به سال ۴۴۹ ه. ق) از او روایت کرده و همه آنرا در کتاب کنز الفوائد خود درج کرده است.

پس از مفید، دوتن از شاگردانش که از بزرگترین دانشمندان شیعه امامیه اند: علم الهدی، علی بن الحسین الموسوی، معروف به سید مرتضی (متوفی به سال ۴۳۶ ه. ق) و شیخ الطائفه، محمد بن الحسن الطوسی، معروف به شیخ طوسی (متوفی به سال ۴۶۰ ه. ق) علم اصول را به غایت کمال عصر خویش رساندند.

این دو بزرگ را در علم اصول آثار متعددی است که مهمتر و کامل تر از همه این دو اثر است:

۱- «الذریعة الی اصول الشریعة» تألیف سید مرتضی.

۲- «عدة الاصول» تألیف شیخ الطائفه.

این دو کتاب همانند یکدیگر تمام مسائل اصولی را مطرح

۱- حاج شیخ عباس قمی، الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲- همان مرجع، ج ۲، ص ۲۲، به نقل از رجال بحر العلوم.

ساخته و پس از نقل اقوال و ادله هریک ، آن طور که مذهب شیعه و مبانی علمی مصنف اقتضا داشته تحقیق کرده است<sup>۱</sup>.

سید مرتضی در مقدمه ذریعه به اجتناب خود از اختلاط مسائل اصولی به مسائل کلامی تصریح کرده است ، او می گوید : « فقد وجدت بعض من أفرد في أصول الفقه كتاباً وان كان قد أصاب في كثير من معانيه و أوضاعه و مبانيه قد شرد من قانون أصول الفقه و أسلوبها و تعداها كثيراً و تخطاها فتكلم على حد العلم و الظن و كيف يولد النظر العلم ؟ و الفرق بين وجوب المسبب عن السبب و بين حصول الشيء عند غيره على مقتضى العادة و ... و .... الى غير ذلك من الكلام الذي هو محض صرف خالص للكلام في أصول الدين دون أصول الفقه .

فان كان دعا الى الكلام على هذه المواضع أن أصول الفقه لا تتم و لا تثبت الا بعد ثبوت هذه الأصول فهذه العلة تقتضي أن يتكلم على سائر أصول الدين من أولها الى آخرها و على ترتيبها فان أصول الفقه مبنية على جميع أصول الدين مع التأمل الصحيح ، و هذا يوجب علينا أن نبتدي في أصول الفقه بالكلام على حدوث الاجسام و اثبات المحدث و صفاته و جميع أبواب التوحيد ... و معلوم أن ذلك لا يجوز» .

و بالاخره می گوید : « و الكلام في هذا الباب انما هو الكلام في أصول الفقه بلا واسطة من الكلام فيما هو أصول لأصول الفقه و الكلام في هذا الفن انما هو مع من تقررت معه أصول الدين و تمهدت ثم تعداها الى غيرها مما هو مبني عليها ، فاذا كان المخالف لنا مخالفاً في أصول-

۱ - کتاب اول را این جانب در دو مجلد جمعاً در حدود ۱۰۰۰ صفحه در چاپخانه دانشگاه

تهران به چاپ رسانده ام ، در مقدمه کتاب به طور مبسوط از کتاب معرفی به عمل آورده و برخی از آراء سید را نقل کرده ام . کتاب دوم یکبار در هند و بار دیگر در ایران به چاپ رسیده و این جانب بیشتر آنرا تلخیص کرده ام ، در دفتر دوم از مجله «مقالات و بررسیها» ( نشریه گروه تحقیقاتی دانشکده الهیات ) از این کتاب نیز به طور تقریباً مبسوط معرفی به عمل آورده ام .

الدین كما انه مخالف في أصول الفقه أحلناه على الكتب الموضوعه للكلام في أصول الدين ، لم نجمع له في كتاب واحد بين الامرین»<sup>۱</sup>.

شیخ طوسی نیز در فصل اول کتاب *عدة الاصول* پس از اشاره به فهرست مطالب کتاب ، و به این که اگر آحاداً به مسائل اصول دین نیاز افتد در نهایت اختصار ، مسائل مطرح می شود و بر سبیل اشاره ، آنچه شایسته اعتماد است بیان می گردد ، می گوید : «لان لشرح ذلك موضعاً غير هذا و المطلوب من هذا الكتاب بيان ما يختصه من تصحيح أصول الفقه التي ذكرناها و بيان الصحيح منها و الفساد»<sup>۲</sup>.

متأسفانه با کوششی که این دو بزرگوار در این باره کرده اند باز نتوانسته اند خود را در این علم به کلی از قید مسائل کلامی که به قواعد استنباط مربوط نیست برهانند ، مثلاً در کتاب ذریعه و عده این مسائل به چشم می خورد:

۱ - فی ذکر ما یجب معرفته من صفات الله والنبي والائمة<sup>۳</sup>.

۱ - ص ۲ - ۴ . حاصل مقصود این که : برخی از کسانی که در اصول فقه کتابی تصنیف کرده اند گرچه در بسیاری از معانی و ... راه صواب پیموده اند ولی از قانون و روش اصول فقه به دور افتاده ، در تعریف علم و فن ، کیفیت به وجود آمدن علم از راه نظر ، فرق بین به وجود آمدن سبب از سبب و بین وجود اتفاقی چیزی نزد چیز دیگر و مسائلی از این قبیل که منحصر آجزه مسائل کلامی است ، بحث کرده اند ، این ، اگر بدین علت است که مسائل اصول فقه جز پس از این مسائل به ثبوت نمی رسد ، لازمه آن این است که سائر مسائل کلامی از قبیل حدوث اجسام ، احتیاج حادث به محدث ، صفات محدث و سائر مسائل کلامی نیز مطرح گردد ، و معلوم است که این درست نیست . بالاخره می گوید : سخن در این باب در اصول فقه است بدون واسطه اصول این اصول ، روی سخن با کسی است که مسائل کلامی برای او ثابت شده و اکنون به امور دیگری که بر آن مبتنی است پرداخته ، چنانچه مخالف ما ، در اصول فقه در اصول دین هم با ما مخالف باشد ، او را به کتب کلامی حواله می دهیم و در یک کتاب بین مسائل اصول فقه و مسائل اصول دین جمع نمی کنیم .

۲ - ص ۴ سطر ۹ چاپ تهران . یعنی : زیرا شرح مسائل کلامی جای دیگر دارد و مقصود از این کتاب ، بیان خصوص مسائل اصول فقه است ، و بیان این که کدام یک از آنها درست است و کدام نادرست .

۳ شیخ طوسی ، *عدة الاصول* ، فصل پنجم ص ۱۷ .



- ۲ - فی صفة العلم الواقع عند الاخبار<sup>۱</sup> .
- ۳ - فی أنه هل كان النبی متعبداً بشرائع من تقدمه من الانبياء<sup>۲</sup> .
- ۴ - فی أنه لا يجوز أن يفوض الله - تعالی - الی النبی أوالی العالم أن یحکم فی الشرعیات بما شاء اذا علم أنه لا یختار الا الصواب<sup>۳</sup> ، و مسائل دیگر از این قبیل .

نکته قابل توجه این است که با این که علم اصول از این تاریخ به تدریج استقلال کامل خود را به دست آورد و حتی مسائلی از قبیل مسائل فوق در دوره‌های بعد به کلی از علم اصول خارج شد ، مع ذلك پیوسته این علم تحت تأثیر مسائل کلاسی و أحياناً منطقی باقی ماند ، بلکه (چنانکه خواهیم دید) در دوره‌های اخیر مسائل فلسفی نیز در آن به نحوی نافذ و عمیق رخنه کرد . تحقیق در این باره و استخراج موارد تأثیر سایر علوم (مخصوصاً علوم عقلیه) در علم اصول به مجال وسیعتری نیاز دارد که در حال حاضر از دسترس این جانب خارج است .

نا گفته نماند با این که : شیعه در حدود سه قرن دیرتر از اهل سنت به کار اجتهاد و بکار بردن قواعد اصولی برای استنباط احکام شرعی پرداخت مع ذلك دیری نپایید که آنرا به غایت کمال ممکن آن عصر رساند ، و این بدان علت بود که :

اولاً - علم اصول که طی چند قرن نزد اهل سنت مورد بحث و تحقیق قرار گرفته بود به طور حاضر و آماده به دست شیعه افتاد ، نهایت این که شیعه در موارد لازم نظرات خود را آن طور که مبانی علمی و مذهبی خویش اقتضا داشت در آن وارد ساخت .

۱ - سید مرتضی ، ذریعه ، ج ۲ ص ۴۸۲ ، ۴۵۰ ، شیخ طوسی ، عده الاصول ، فصل هشتم ص ۲۷ .

۲ - سید مرتضی ، ذریعه ، ج ۲ ص ۵۹۵ ، ۴۹۰ ، شیخ طوسی ، عده الاصول ، فصل ۷۹ ص ۲۲۷ .

۳ - سید مرتضی ، ذریعه ، ج ۲ ص ۶۵۸ ، ۶۶۹ .

ثانیاً - باب اجتهاد نزد شیعه به طور مطلق مفتوح بود ، و برخلاف اهل سنت که در این زمان نمی توانستند از حدود اجتهادات ائمه اربعه تجاوز کنند ، شیعه آزادی عمل داشت و تنها مخالفت اجماع بود که می توانست در اجتهاد او محدودیتی ایجاد کند نه مخالفت شخصیت ها ، از این رو اجتهاد او کمال پیشرفت را به دست آورد .

### خلاصه امتیازات این دوره

مهمترین امتیازات علم اصول در این دوره عبارت است از :

- ۱ - کمال علم اصول شیعه .
  - ۲ - استحکام مبانی و قوت استدلال آن .
  - ۳ - استقلال و تخلص نسبی علم اصول از مسائل علم کلام .
- البته این استقلال ، با تأثر شدید علم اصول از علم کلام که در این دوره بلکه در دوره های بعد تا امروز به خوبی محسوس است ابتدا منافاتی ندارد .

### دوره پنجم

دوره پنجم - دوره رکود استنباط و توقف علم اصول شیعه امامیه است .

این دوره از وفات شیخ طوسی تا عصر ابن ادریس حلی (متوفی ۵۹۸ ه. ق) ادامه داشت ، پس از شیخ طوسی تا حدود متجاوز از یک قرن ، اجتهاد شیعه متوقف ماند ، ابن ادریس و جماعتی ، دانشمندان این عصر را مقلده ، می نامیدند ، چه آنان همه در فقه از شیخ طوسی پیروی می کردند و خود در مقام استنباط و بکار بردن قواعد اصولی بر نمی آمدند<sup>۱</sup> .

۱ - علامه کبیر آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی ، رساله حیاة الشیخ الطوسی ، ص ح . (این رساله در مقدمه تبیان چاپ نجف به چاپ رسیده است) ؛ محقق حلی ، اوائل معتبر ( نقل از شیخ انصاری در کتاب رسائل معشی چاپ تهران ص ۹۰ )

علت این رکود چه بود؟ وقوف بر عظمت و نبوغ علمی شیخ ، احساس عجز از استنباط در مقابل استحکام مبانی وقوت استنباط شیخ ، تلقی اهانت نسبت به شیخ از استنباط در مقابل استنباط او و غیر ذلک ، به خوبی معلوم نیست؟ و شاید هم همه و یا چند علت از این علل در این امر تأثیر داشته است<sup>۱</sup>.

در عین حال در این دوره نیز کتبی در علم اصول تألیف شد که مهمترین آنها عبارت است از:

۱ - «التقویب» تألیف حمزة بن عبدالعزیز ، معروف به سلار (یا سالار) در گذشته به سال ۴۴۸ یا ۴۶۳ هـ ق ۲۹.

۲ - کتاب «المصادر» تألیف شیخ سدیدالدین محمود بن علی حمصی رازی (در گذشته در اواخر قرن ششم هـ ق ۹).

۳ - کتاب «التبیین و التنقیح فی التحسین و التقیح» از مؤلف

فوق .

۴ - قسمت اصولی کتاب « غنیه النزوع الی علمی الاصول

والفروع » تألیف ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره ، معروف به ابن زهره (متوفی به سال ۵۸۵ هـ ق).

شاید بتوان کتاب اخیر یعنی غنیه را سرفصل کتب دوره بعد دانست چه مؤلف این کتاب أحياناً به مخالفت‌هایی با شیخ برخاسته است ، مثلاً در باب دلالت امر بر فور: شیخ به دلالت امر بر فور قائل شده در حالی که ابن زهره می گوید: نه بر فور دلالت دارد نه بر تراخی ، و یا در باب دلالت نهی بر فساد: شیخ به دلالت نهی بر فساد قائل شده است ، و ابن زهره ملازمه بین حرمت و فساد را نفی می کند ، و هكذا<sup>۲</sup>.

۱ سید محمد باقر صدر ، المعالم الجديدة ، ص ۶۲ - ۶۷ .

۲ - چه بسا این کتاب به تألیفات دوره قبل مناسبتر باشد تا این دوره .

۳ - المعالم الجديدة ، ص ۷۴ - ۷۵ (پاورقی) .

استیاز این دوره تنها در این است که دانشمندان این دوره در استنباط، سخت تحت تأثیر استنباطات شیخ قرار گرفته بودند، بلکه احياناً حتی در تعبیرات هم از او تقلید می‌کردند.

### دوره ششم

دوره ششم - دوره نهضت مجدد است.

این دوره (چنانکه اشاره شد) به وسیله دانشمند بزرگوار محمدبن احمد بن ادریس حلی معروف به ابن ادریس حلی (متوفی ۵۹۸ ه. ق) آغاز شد، و ابن زهره علوی (متوفی به سال ۵۸۵ ه. ق) تا حدودی به تکون آن کمک کرد.

ابن زهره در اصول فقه کتاب غنیة النزوع باپاره‌ای از آراء شیخ که تا آن زمان مورد مخالفت واقع نشده بود به مخالفت برخاست.

ابن ادریس کتاب سرائر را که یکی از مهمترین منابع فقهی شیعه است تصنیف کرد، در این کتاب تنها به بیان آراء فقهی خود پرداخته است، بلکه در هر فرع مبنای اصولی مسأله را نیز ذکر کرده، و حتی گاهی در یک فرع چندین مسأله اصولی را مطرح ساخته است، بنابراین، مخالفت او با کسی در این کتاب، تنها مخالفت در کیفیت استنتاج نیست، بلکه مخالفت در اصول و مبانی استنباط نیز هست.

او در این کتاب بیش از هر دانشمند دیگر به ذکر آراء و نظرات شیخ الطائفة در نهاییه و مخصوصاً در مبسوط و احياناً در کتب دیگر پرداخته است، شاید صفحه‌ای از این کتاب را نیابیم که لااقل یک بار یا بیشتر، در آن، نام شیخ و نظرات او نقل نشده باشد، عموماً هدف او از نقل آراء شیخ، مجرد نقل نیست، بلکه شدیداً آراء فقهی و اصولی او را مورد نقد قرار داده است، نه تنها بر شیخ، بلکه بر پیروان او نیز به

سختی حمله برده است ، گوئی جزباشیخ و پیروان او باکس دیگری بحث و گفتگو نداشته ، سیر اجمالی در این کتاب و مقدمه اش به خوبی رنج شدیدی را که ابن ادریس از روح تقلید می برده آشکار می سازد . این نهضت متوقف نماند ، پیوسته به پیش می رفت تا این که به وسیله محققان و نوابغی از قبیل : نجم الدین : جعفر بن الحسین بن یحیی بن سعید ، معروف به محقق حلی (متوفی به سال ۴۷۶ هـ . ق) و شاگرد و خواهرزاده او : حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی ، معروف به علامه حلی (متوفی به سال ۵۷۲ هـ . ق) و دیگران ، علم اصول و همچنین علم فقه باردیگر کمال خود را باز یافت .

برخی از تألیفات این دانشمندان جای بعضی از تألیفات شیخ را بگرفت : شرایع محقق حلی به جای نهایت شیخ طوسی محور بحث و تدریس و شرح و تعلیق قرار گرفت .

اکنون به برخی از آثار اصولی این دوره اشاره می شود :

- ۱ - نهج الوصول الی معرفة الاصول ، تصنیف محقق حلی .
- ۲ - معارج الاحکام ، تصنیف همان دانشمند .
- ۳ - تهذیب الوصول الی علم الاصول ، تصنیف علامه حلی .  
که گزیده ای است از مختصرالمنتهی تألیف ابن حاجب .
- ۴ - مبادئ الوصول الی علم الاصول ، تصنیف علامه حلی که یک بار با کتاب معارج محقق و بار دیگر مستقلاً چاپ شده است .
- ۵ - نهایت الوصول الی علم الاصول ، تصنیف علامه حلی که بسیار مبسوط است و این جانب نسخه خطی آنرا در کتابخانه مرکزی دانشگاه دیده ام و ظاهراً هنوز به طبع نرسیده است .
- ۶ - غایة الوصول وایضاح السبل فی شرح مختصر منتهی السؤل -

والأمل فی علمی الاصول والجدل ، باز تصنیف جمال الدین حسن بن یوسف ؛ علامه حلی<sup>۱</sup> .

۷ - النکت البدیعة فی تحریر الذریعة ، تصنیف همان دانشمند .  
اودر «خلاصه» از این کتاب یاد کرده است<sup>۲</sup> .

۸ - شرح غایة الوصول فی الاصول ، که متن از حجة الاسلام غزالی و شرح از علامه حلی است<sup>۳</sup> .

۹ - منتهی الوصول الی علمی الکلام والاصول ، تصنیف علامه حلی که یک مجلد است و کتوری نسخه آنرا دیده است (ص ۵۶۲)<sup>۴</sup> .  
۱۰ - نهج الوصول الی علم الاصول ، تصنیف علامه حلی<sup>۵</sup> .

۱۱ - منیة اللیب فی شرح التهذیب ، تصنیف ضیاء الدین ؛  
عبدالله بن مجد الدین أبوالفوارس محمد بن الاعرج حسینی ، خواهر زاده  
علامه حلی<sup>۶</sup> .

۱۲ - غایة البادی فی شرح المبادئ ، تصنیف رکن الدین  
جرجانی ، شاگرد علامه ، معاصر سید عمید الدین فرزند خواهر علامه<sup>۷</sup> .  
۱۳ - غایة السؤل فی شرح تهذیب الاصول ، تصنیف ابوطالب ،

۱ - این کتاب به همین نام در کتب تراجم و فهارس مذکور است ( رجوع شود به فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۳ بخش سوم مجلد پنجم ص ۱۷۰۶ شماره ۱۳۹ ولی در کتاب کشف الظنون ( ج ۲ ستون ۱۸۵۵ در ضمن معرفی کتاب منتهی السؤل والامل ابن حاجب ، شرح مختصر المنتهی را بر شمرده و از جمله شرحی از علامه حلی به نام غایة الوضوح و ایضاح السبل فی شرح منتهی السؤل والامل ذکر کرده است ، از آنجا که چنین کتابی را در فهارس و تراجم نیافتیم بعید می دانم که این کتاب تألیف دیگری از علامه حلی باشد ، بنابراین قویاً احتمال می دهیم که اشتباه شده باشد .

۲ - علامه ، خلاصه ، ص ۴۶ چاپ نجف ( چاپ دوم ) سال ۱۳۸۱ .

۳ - حاجی خلیفه ، کشف الظنون ج ۲ ص ستون ۱۱۹۴ چاپ سوم .

۴ - فهرست کتابخانه مرکزی ، همان جلد ص ۱۷۴۴ .

۵ - مرجع سابق ، همان جلد و صفحه .

۶ - رجوع شود به فهرست کتابخانه مرکزی ، ج ۳ ، بخش سوم مجلد پنجم ، ص ۱۷۲۷ .

برادر همین ضیاء الدین شرحی بر تهذیب و شرحی هم بر مبادئ دارد ( به همان مرجع رجوع شود ) .

۷ - رجوع شود به مقدمه مبادئ چاپ نجف ص ۳۷ .

محمد بن الحسن بن یوسف بن علی بن مطهر ، معروف به فخرالمحققین (متوفی ۷۷۱ ه. ق).

۱۴ - شرح المبادی ، تصنیف ابوطالب ، محمد بن الحسن ، فخرالمحققین .

۱۵ - شرح تهذیب الاصول ، تصنیف سید جمال الدین بن عبدالله بن محمد بن الحسن حسینی گرگانی .

۱۶ - شرح مبادی الاصول ، تصنیف ابو عبدالله ، مقداد بن عبدالله بن محمد بن الحسین بن محمد سیوری ، معروف به فاضل مقداد (متوفی ۸۲۶ ه. ق).

۱۷ - تمهید القواعد ، تصنیف زین الدین بن نورالدین علی بن احمد جبعی عاملی ، معروف به شهید ثانی (مقتول به سال ۹۶۵ ه. ق) این کتاب مجموعه ای است از قواعد اصولی و ادبی ، هر کدام ۱۰۰ قاعده .

۱۸ - معالم الاصول ، تصنیف شیخ محمد حسن بن زین الدین ، فرزند شهید ثانی (متوفی به سال ۱۰۱۱ ه. ق) این کتاب به علت کمال ، اختصار ، سادگی تعبیرات و مزایای دیگر به جای مختصر و تهذیب ، کتاب درسی شد ، و تا کنون هم کتاب دیگری جای آنرا نگرفته است .

۱۹ - زبدة الاصول ، تصنیف محمد بن الحسین بن عبدالصمد جبعی عاملی ، معروف به شیخ بهائی (متوفی به سال ۱۰۳۱ ه. ق) شیخ در این کتاب مانند مختصر ابن حاجب و تهذیب علامه و بسیار فشرده تر تمامی مسائل اصولی را آورده است و به پیروی از اهل سنت چون غزالی در مستصفی و ابن حاجب در مختصر قسمتی از مسائل منطقی را هم در آغاز ذکر کرده است .

### خلاصه امتیازات این دوره

مهمترین امتیازات این دوره عبارت است از:

۱ - روح اجتهاد که از کالبد جامعه دانشمندان شیعه رخت برپسته بود بار دیگر بازگشته. و به تدریج تکامل یافت.

۲ - علم اصول، در این دوره - مخصوصاً در اواخر آن - بیشتر جنبه شرح و تعلیق و تلخیص کتب گذشتگان را پیدا کرد و از صورت تصنیف مستقل خارج شد، و این، به شیعه اختصاص نداشت، بلکه اصول اهل سنت هم همین حالت را داشت.

۳ - در این دوره برخی از دانشمندان شیعه به پیروی از بعضی از دانشمندان اهل سنت پاره‌ای از مسائل منطقی را نیز در کتب اصولی خود داخل کردند و همین امر سبب شد که علم اصول، علاوه بر علم کلام، تحت تأثیر مسائل منطقی نیز قرار گیرد.

### دوره هفتم

دوره هفتم - دوره ضعف و فتور علم اصول بود، این دوره در اثر نهضت اخباریان به وجود آمد و از مهمترین پیش‌آهنگان این نهضت مولی محمد امین استرآبادی (متوفی به سال ۳۳۰ ه. ق) مؤلف کتاب «الفوائد المدنیة» بود.

او از دشمنان سرسخت مجتهدان بود و همه را از قدیمین تا شهیدین و دیگر دانشمندان به سختی انتقاد می‌کرد و پیروان مکتب اهل سنت می‌دانست و کتاب «الفوائد المدنیة» خود را که در ربیع الاول ۱۰۳۱ در مکه معظمه به پایان رسانده بود در رد بر مجتهدان نگاشت.

اخباریان می‌گفتند:

۱ - مؤسس علم اصول، اهل سنت‌اند، اگر در استنباط احکام



قواعد اصولی بکار رود لازم می‌آید فروع مذهب تحت تأثیر افکار آنان قرار گیرد.

۲- و نیز اگر فقه به بکار بستن قواعد اصولی نیاز داشته باشد لازم می‌آید اصحاب ائمه، فقیه نبوده باشند، چه مسائل این علم در شیعه پس از غیبت کبری به وجود آمده است.

۳- و بالاخره این علم سبب می‌شود که نصوص مذهب، اهمیت خود را از دست بدهد.

فساد این سخنان آشکار، و نیاز واقعی به اطاله کلام ندارد،

چه :

اولا - دانسته شد که مؤسس این علم، اهل سنت نیستند.

و ثانیاً - منشأ نیاز استنباط احکام به قواعد اصولی این نیست که اساساً تفقه به طور مطلق به بکار بستن قواعد اصولی - مخصوصاً به معنای وسیع امروزی - نیاز دارد تا لازم آید اصحاب ائمه فقیه نبوده باشند، بلکه این دوری از زمان نصوص و عدم دسترسی به معصوم است که ما را تا این حد به این علم نیازمند ساخته و لذا اهل سنت از همان آغاز دوران خلافت به این علم احتیاج پیدا کردند و شیعه پس از غیبت کبری، بنابراین هم اصحاب ائمه فقیه بوده‌اند و هم ما به علم اصول نیازمندیم.

و ثالثاً - هدف از قواعد اصولی این نیست که در مقابل ادله

قطعیه، ادله دیگری برای استنباط تراشیده شود، بلکه هدف، این است که به وسیله این قواعد بتوان نیروی استنباط احکام از کتاب و سنت و أحياناً سایر ادله به دست آورد.

بنابراین هیچ یک از اشکالات اخباریان وارد نیست.

پیدایش مکتب اخباری در این عصر، زمینه مساعدی بود برای به وجود آمدن جوامع بزرگ روایات، از قبیل:

۱ - کتاب وافی در سه جلد بزرگ، تألیف مولی محسن فیض کاشانی (متوفی به سال ۱۰۹۱ ه. ق).

۲ - کتاب وسائل الشیعه در سه جلد بزرگ، تألیف شیخ محمد بن حسن حر عاملی (متوفی به سال ۱۱۰۴ ه. ق).<sup>۱</sup>

۳ - بحار الانوار در ۲۵ جلد بزرگ تألیف مولی محمد باقر مجلسی (متوفی به سال ۱۱۱۰ ه. ق).<sup>۲</sup>

تألیف این کتابها در این دوره از این جهت نبود که مؤلفان آنها طرفدار مکتب اخباریان بودند یعنی بکار بردن قواعد اصولی را برای استنباط احکام زیان بخش می دانستند، و اساساً نهضت اخباریان را نمی توان سبب پیدایش این تألیفات دانست، علل پیدایش این تألیفات امور دیگری بود که شاید مهمتر از همه دست یافتن به منابعی است که مؤلفان کتب اربعه از وجود آنها بی خبر بودند، تنها تأثیر این نهضت این بود که زمینه را برای به وجود آوردن این تألیفات مساعد ساخت.<sup>۳</sup>

در هر حال، علت هر چه باشد، تألیف این کتب از بزرگترین خدمت‌هایی بود که به عالم استنباط فقه شیعه انجام گرفت، در پاره‌ای از موارد که دانشمندان شیعه به علت فقد نصوص در استنباط احکام

۱ - این کتاب اخیراً در تهران به وسیله مکتبه اسلامیة در ۲ مجلد به چاپ رسیده است و بار دیگر از روی همان چاپ در بیروت به طور افست چاپ شده است.

۲ - این کتاب نیز در این سنوات اخیر در حدود ۱۱۰ مجلد در تهران به چاپ می‌رسد که گویا چاپ آن در شرف پایان است.

۳ - در این باره به کتاب المعالم الجدیة تألیف دانشمند محقق، سید محمد باقر صدر، ص ۸۳ مراجعه شود.

فقهی یا اصولی ( اصول فقه ) دچار محذور می‌شدند به برکت تألیف این جوامع ، محذور استنباط به کلی برطرف شد .

مثلاً در باب حجیت استصحاب و یا بعض اصول دیگر در گذشته دانشمندان شیعه به پیروی از اهل سنت از وجوه عقلی اعتباری استفاده میکردند که طبیعی است این وجوه نمی‌توانست در خاطر اهل تحقیق ، ایجاد سکونت کند ، پس از تألیف این کتب در این گونه موارد از روایات معتبره‌ای که در این کتب روایت شده است استفاده کردند که گذشته از این که موجب اطمینان خاطر محققان گردید ، بهتر توانست روشنگر خصوصیات و جوانب امر باشد .

در این دوره ، بابرخورد شدیدی که میان اخباریان و اصولیان وجود داشت کتب مهمی در علم اصول تألیف شد که نام برخی از آنها در ذیل ذکر می‌گردد :

- ۱ - غایة المأمول فی شرح زبدة الاصول ، تألیف جواد بن سعدالله بن جواد کاظمی ، معروف به فاضل جواد (متوفی اواسط قرن ۱۱ ه . ق) .
- ۲ - حاشیه معالم ، تألیف سیدحسین بن میرزا رفیع‌الدین آملی اصفهانی ، معروف به سلطان‌العلماء (متوفی به سال ۱۰۶۴ ه . ق) .
- ۳ - حاشیه زبدة الاصول ، تألیف دانشمند سابق الذکر .
- ۴ - وافیة ، تألیف مولی عبدالله بن محمد تونی ، معروف به فاضل تونی (متوفی به سال ۱۰۷۱ ق . ه) .
- ۵ - شرح زبدة الاصول شیخ بهائی ، تألیف مولی محمد صالح بن مولی احمد سروری ، معروف به ملا صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۱ ه . ق ؟) .
- ۶ - حاشیه معالم الاصول ، تألیف مولی محمد صالح مذکور .

۷ - شرح عدة الاصول ، تألیف مولی خلیل بن الغازی ، معروف به ملاخلیل قزوینی (متوفی به سال ۱۰۸۹ ه. ق).

۸ - حاشیه معالم الاصول ، تألیف محمد بن الحسن شیروانی (متوفی به سال ۱۰۹۸ ه. ق)

۹ - حاشیه شرح مختصر عضدی ، تألیف آغا جمال خوانساری (متوفی به سال ۱۱۲۵ ه. ق) فرزند آغا حسین خوانساری (متوفی ۱۰۹۸ ه. ق).

۱۰ - شرح وافیه ، تألیف سید صدرالدین بن محمد باقر رضوی قمی (متوفی ۱۱۶۰ تا ۷۰ ه. ق).

ناگفته نماند که: کتاب مشارق الشموس فی شرح الدروس ، تألیف آغا حسین خوانساری ولو از کتب فقهی است ولی چون متضمن نظرات و افکار اصولی مصنف است ، ضمناً رنگ فلسفی هم به خود گرفته است و از این لحاظ در آثار اصولی دوره بعد تأثیر به سزائی داشته است ، مناسب است نام آن نیز در ضمن تألیفات این دوره ذکر گردد<sup>۱</sup>.

همان طور که در آغاز این دوره اشاره شد علم اصول در این دوره روبه ضعف رفت و رونق گذشته خود را از دست داد. ولی در عین حال مطلب را، نمی توان انکار کرد که کتب این دوره - مخصوصاً کتبی که در پایان این دوره تألیف شده است - از این لحاظ که در تکون نطفه دوره اخیر و در ایجاد زمینه مساعد برای پیدایش آن ، نقش اساسی به عهده داشت حائز کمال اهمیت و در خور مزید غورو بررسی است.

در این دوره به تأثیر شدید دوره قبل ، دانشمندان، کمتر به فکر تدوین کتاب مستقل در علم اصول بوده و تقریباً عموم تألیفات ایشان به عنوان شرح و تعلیق کتب گذشتگان بوده است.

## دوره هشتم

دوره هشتم - دوره جدید علم اصول است . این دوره که مؤسس آن استاد اکبر مولی محمد باقر بن محمد اکمل معروف به وحید بهبهانی و آغا باقر بهبهانی (متوفی به سال ۱۳۰۶ ه. ق) است به تدریج علم اصول را به جانب بالاترین درجه کمال خود رهبری کرد . رهبران این دوره یعنی وحید بهبهانی و شاگردان او در راه مقاومت و شکست نهضت اخباری از بذل هیچ کوشش دریغ نمی کردند ، در آغاز جز دفع شبهات و اتهامات اخباریان و اثبات احتیاج استنباط مسائل فرعی به قواعد اصولی هیچ اندیشه ای در سر نداشتند .

وحید در کتاب «الفوائد الحائریه» گوید : «لما بعد العهد عن زمان الائمة و خفیت امارات الفقه و الادلة علی ما کان المقرر عند الفقهاء و المعهود بینهم بلاخفاء بانقراضهم و خلوالدیار عنهم الی أن انظمس اکثر آثارهم کما کانت طریقه الامم السابقه ، و العادة الجاریة فی الشرائع الماضیه أنه كلما یبعد العهد عن صاحب الشریعة تخفی امارات قدیمه و تحدث خیالات جدیدة الی أن تضمحل تلك الشریعة ، توهم متوهم أن شیخنا المفید و من بعده من فقهاننا الی الان کانوا مجتمعین علی الضلالة مبدعین بدعا کثیرة ... متابعمین للعامة مخالفین لطریقه الائمة و مغیرین لطریقه الخاصة مع غایة قربهم لعهد الائمة و نهایة جلالتهم و عدالتهم و معارفهم فی الفقه و الحدیث و تبرهم و زهدهم و ورعهم» .

بعد می گوید: «و شبهتهم الاخری هی أن رواة هذه الاحادیث ما کانوا عالمین بقواعد المجتهدین مع أن الحدیث کان حجة لهم فنحن ایضا مثلهم لانحتاج الی شرط من شرائط الاجتهاد و حالنا بعینه حالهم و لاینقطعون بأن الراوی کان یعلم أن ماسمعه کلام امامه و کان

یفهم من حیث انه اهل اصطلاح زمان المعصوم (ع) ولم یکن مبتلی بشیء من الاختلالات التي ستعرفها ولا محتاجاً الى علاجها»<sup>۱</sup>.

سپس قسمتی از موارد اختلاف بین اخباریان و اصولیان را مانند: حجیت قطع حاصل از مقدمات عقلیه ، حجیت ظواهر کتاب ، جریان اصل براءت در شبهات حکمیة تحریمیة ، به نحوی که در گذشته سابقه نداشت به تفصیل مورد بحث قرار دادند.

و بالاخره مباحثی را که دانشمندان شیعه در ادوار سابق به پیروی از اهل سنت در کتب اصولی خود مطرح می‌ساختند مانند : قیاس ، استحسان ، مصالح مرسله و غیره به تدریج از علم اصول خارج کردند.

خارج کردن این مسائل از علم اصول علاوه بر این که این تأثیر را داشت که شیعه را از پاره‌ای از اتهامات اخباریان مبرا می‌ساخت ، این تأثیر را هم داشت که معلوم می‌ساخت که دانشمندان شیعه راه خود را در تدوین علم اصول انتخاب کرده‌اند، موضوع و هدف آنان در طرح مسائل اصولی مشخص شده‌است، غرض ایشان تکمیل منابع استنباط نبوده تا أحياناً علاوه بر منابع اصلی استنباط ، منابع دیگری نیز بر آنها بیافزایند ، چه منابع استنباط نزد آنان ناقص نبوده تا به افزودن مسائلی آنها تکمیل کنند ، بلکه هدف ایشان از تدوین علم اصول ، تحقیق در جوانب مختلف منابع فقه اسلامی ، و به دست آوردن راه صحیح استنتاج از آن است.

مثلاً : خبر واحد که یکی از موضوعات مسائل اصولی است در علم اصول این دوره در چند باب در جوانب مختلف آن بحث و گفتگو به عمل آمده است : یکی در باب حجیت خبر واحد ، از لحاظ

۱ - نقل از مرجع سابق ص ۸۶ ، بیان اشکالاتی است که اخباریان به اصولیان می‌کرده‌اند و در آغاز دوره قبل بدان اشارت رفت .

حجیت سند خبر، دیگر در باب حجیت ظهور، از لحاظ حجیت دلالت آن، سوم در باب تعادل و ترجیح، از لحاظ جهت صدور و علاج معارضه، و چهارم در باب عام و خاص، از لحاظ جواز تخصیص عام کتاب به خبر واحد، و همچنین اجماع و استصحاب و سایر موضوعات. بنابراین ابدأ ضرورت ندارد که موضوعاتی از قبیل: قیاس، استحسان، مصالح مرسله و غیره از آمارات ظنیه که ابدأ در استنباط فقه شیعه مؤثر نیست، بلکه از بکاربردن بعضی از آنها در راه استنباط به صراحت نهی شده است مورد بحث واقع شود، لذا این گونه از مسائل را به تدریج به کلی از علم اصول شیعه بیرون ساختند.

و در عوض به حکم ضرورت پاره‌ای از مسائل را که در کتب سابقین اساساً مطرح نشده، و یا در سطحی بسیار ساده و محدود مطرح شده است در علم اصول به تفصیل مورد بحث قرار دادند، مثلاً: حجیت ظن مطلق، علم اجمالی و مسائل مربوط به آن از قبیل: اضطرار به بعض اطراف علم اجمالی، خروج از منحل ابتلا و مسائل دیگر که بعد از این احياناً به نمونه‌های دیگری از آن نیز بررسی خواهیم.

بنابراین علم اصول در این دوره از قید پاره‌ای از مسائل رهائی یافته و در عوض علاوه بر مسائل جدیدی که پیدا کرد، بسیار دقیق، عمیق و توأم با تحقیق شد.

در این دوره، علم اصول شیعه تدریجاً به نهایت اوج کمال خود رسید، مقایسه کتبی از قبیل رسائل و کفایه با کتب سایر ادوار و با کتب سایر مذاهب به خوبی این حقیقت را آشکار می‌سازد.

صاحب کتاب المعالم الجدیدة سه دسته از دانشمندان این دوره را بر شمرده که در حدود نیم قرن راه استاد را ادامه داده و این علم را به ذروه کمال و ارتقاء خود رسانده‌اند:

نخست - شاگردان مستقیم استاد اکبر ، محقق وحید مانند :  
 سید مهدی بحر العلوم (متوفی ۱۲۱۲ ه. ق) ، شیخ جعفر کاشف الغطاء  
 (متوفی ۱۲۲۷ ه. ق) ، میرزا ابوالقاسم قمی (متوفی ۱۲۲۷ ه. ق) ، سید  
 علی طباطبائی (متوفی ۱۲۲۱ ه. ق) ، شیخ اسدالله شوشتری (متوفی  
 ۱۲۳۴ ه. ق) .

دوم - شاگردان برخی از دسته اول مانند : سید محسن اعرجی  
 کاظمی (متوفی ۱۲۲۷ ه. ق) ، شریف العلماء ، محمد شریف بن حسن علی  
 (متوفی ۱۲۴۵ ه. ق) ، مولی احمد نراقی (متوفی ۱۲۴۵ ه. ق) ،  
 شیخ محمد تقی بن عبدالرحیم (متوفی ۱۲۴۸ ه. ق) ، شیخ محمد حسن  
 نجفی ، صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶ ه. ق) .

سوم - طبقه بعد که در رأس ایشان شیخ مرتضی انصاری  
 (متوفی ۱۲۸۱ ه. ق) شاگرد شریف العلماء است که تا کنون شاگردان  
 مستقیم و غیر مستقیم او در راه تکمیل این دوره کوشیده و آنرا به اوج  
 کمال و ترقی رسانیده اند<sup>۱</sup> در این صورت شیخ انصاری (قدس الله نفسه)  
 را باید پیشوای عالیترین مرحله از مراحل پیشرفت علم اصول دانست  
 بلکه باید او را مؤسس آخرین و پیشرفته ترین دوره علم اصول که دوره  
 نهم علم اصول است و مناسب است نام آنرا دوره معاصر بنامیم قرارداد .  
 قسمتی از مهمترین کتبی که در این دوره ویا در این دودوره  
 اخیر تألیف شده است عبارت است از :

- ۱ - الفوائد العائریة ، تألیف استاد اکبر محمد باقر بن محمد  
 اکمل ، وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۸ ه. ق) .
- ۲ - قوانین الاصول ، تألیف میرزا ابوالقاسم بن مولی محمد  
 حسن گیلانی ، معروف به میرزای قمی (متوفی ۱۲۳۱ ه. ق) .

۱ - سید محمد باقر صدر ، المعالم الجدیة ، ص ۸۸ - ۸۹ .



- ۳ - المحصول ، تألیف سید محسن بن سید حسن حسینی اعرجی کاظمی (متوفی ۱۲۴۰ هـ . ق) .
- ۴ - الوافی فی شرح الوافیة ، تألیف سید محسن اعرجی مذکور .
- ۵ - مصابیح الاصول ، تألیف مولی احمد خوانساری .
- ۶ - مفاتیح الاصول تألیف سید محمد بن علی بن محمد علی طباطبائی (متوفی ۱۲۴۲ هـ . ق) .
- ۷ - مفتاح الاصول ، تألیف مولی احمد بن محمد مهدی نراقی (متوفی ۱۲۴۴ هـ . ق) .
- ۸ - مناهج الوصول الی علم الاصول ، تألیف مولی احمد نراقی .
- ۹ - هداية المسترشدين ، تألیف شیخ محمد تقی بن عبدالرحیم (متوفی ۱۲۴۸ هـ . ق) .
- ۱۰ - عناوین الاصول ، تألیف میر عبدالفتاح بن علی حسینی مراغی (متوفی ۱۲۵۰ هـ . ق) . این کتاب ترکیبی است از قواعد فقهی و اصولی .
- ۱۱ - حقائق الاصول تألیف حاج مولی عبدالرحیم بن علی نجف آبادی .
- ۱۲ - الفصول فی علم الاصول ، تألیف شیخ محمد حسن بن عبدالرحیم (متوفی ۱۲۶۱ هـ . ق) .
- ۱۳ - اشارات الاصول ، تألیف حاج مولی محمد ابراهیم بن محمد حسن کاخکی اصفهانی ، معروف به کلباسی (متوفی ۱۲۶۲ هـ . ق) .
- ۱۴ - ضوابط الاصول ، تألیف سید محمد ابراهیم بن محمد باقر موسوی قزوینی (متوفی ۱۲۶۴ هـ . ق) .
- ۱۵ - نتایج الافکار ، تألیف دانشمند فوق الذکر .

- ۱۶ - فرائد الاصول ، تألیف شیخ مرتضی بن محمد امین بن شمس الدین انصاری (متوفی ۱۲۸۱ هـ . ق) .
- ۱۷ - مفاتیح الاصول ، تألیف سید محمد باقر بن سید علی قزوینی (متوفی ۱۲۸۶ هـ . ق) .
- ۱۸ - نخبة الاصول ، تألیف سید محمد باقر بن سید علی قزوینی (متوفی ۱۲۸۶ هـ . ق) .
- ۱۹ - مطراح الانظار ، تألیف میرزا ابوالقاسم بن حاج محمد - علی تهرانی معروف به کلانتر (متوفی ۱۲۹۲ هـ . ق) .
- ۲۰ - بشری الوصول الی علم الاصول ، تألیف سید حسین بن محمد بن الحسن کوهکمری (متوفی ۱۲۹۹ هـ . ق) .
- ۲۱ - اوثق الوسائل فی شرح الرسائل ، تألیف موسی بن جعفر بن مولی احمد تبریزی .
- ۲۲ - جوامع الشتات ، تألیف محمود بن جعفر بن الباقر بن القاسم میثمی (۱۳۱۰ هـ . ق) .
- ۲۳ - قوامع الفضول ، تألیف دانشمند فوق الذکر
- ۲۴ - بدائع الاصول ، تألیف حاج میرزا حبیب الله رشتی (متوفی ۱۳۱۲ هـ ق) .
- ۲۵ - غایة المسؤل فی علم الاصول ، تألیف ضیاء الدین محمد حسین بن محمد علی شهرستانی (متوفی ۱۳۱۵ هـ . ق) .
- ۲۶ - بحر الفوائد فی شرح الفرائد ، تألیف حاج میرزا محمد حسن آشتیانی (متوفی ۱۳۱۹ هـ . ق) .
- ۲۷ - مجمع الاصول ، تألیف محمد باقر بن محمد علی مازندرانی (متوفی ۱۳۲۲ هـ . ق) .

- ۲۸ - کفایة الاصول ، تألیف آخوند مولی محمد کاظم خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ هـ . ق ) .
- ۲۹ - فوائد الاصول تألیف دانشمند فوق الذکر .
- ۳۰ - تعلیقه برسائل شیخ ، تألیف آخوند خراسانی .
- ۳۱ - ایضاح الفرائد فی علم الاصول ، تألیف سید محمد بن الامیر محمد تقی تنکابنی (متوفی ۱۳۵۹ هـ . ق ) .
- ۳۲ - نهاية الدراية فی شرح الكفاية ، تألیف شیخ محمد- حسین نجفی اصفهانی معروف به کمپانی (متوفی ۱۳۶۱ هـ . ق ) .
- ۳۳ - مقالات الاصول ، تألیف آقا ضیاء الدین عراقی ( متوفی ۱۳۶۱ هـ . ق ) .
- ۳۴ - فوائد الاصول ( تقرير درس نائینی) تألیف شیخ محمد- علی کاظمی (متوفی حدود ۱۳۲۴ هـ . شمسی) .
- ۳۵ - اجودالتقریرات ( تقرير درس نائینی ) تألیف آقا سید ابوالقاسم خوئی (مدظله) .
- ۳۶ - شرح کفایة الاصول، تألیف شیخ عبدالحسین رشتی .
- ۳۷ - نهاية النهاية فی شرح الكفاية ، تألیف حاج میرزا علی ایروانی .
- ۳۸ - درر الاصول ، تألیف حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (متوفی به سال ۱۳۵۵ هـ . ق ) .
- ۳۹ - حقائق الاصول (شرح کفایه) تألیف سید محسن حکیم (متوفی ۱۳۴۹ هـ . شمسی) .
- ۴۰ - نهاية الافکار (تقرير درس آقا ضیاء الدین عراقی) تألیف شیخ محمد تقی بروجردی (متوفی . ۱۳۵۰ هـ . ش) .

- ۴۱ - بدائع الافکار (تقریر درس آقا ضیاء الدین عراقی) تألیف میرزا هاشم آملی .
- ۴۲ - دراسات الاصول (تقریر درس آقا سید ابوالقاسم خوئی) تألیف سید علی شاهرودی .
- ۴۳ - مصباح الاصول (تقریر درس آقای خوئی) تألیف سید محمد سرور واعظ حسینی بهبودی .
- ۴۴ - جواهر الاصول (تقریر درس آقای خوئی) تألیف فخرالدین زنجانی .
- ۴۵ - مصابیح الاصول (تقریر درس آقای خوئی) تألیف علاءالدین بحر العلوم .
- و کتب بسیار دیگر که ذکر همه آنها از حوصله این مختصر خارج است .

#### خلاصه مهمترین امتیازات این دوره :

۱ - در این دوره ، مخصوصاً از زمان شیخ انصاری تا کنون بیش از هر دوره دیگر تحقیق در باره مسائل اصولی رونق پیدا کرده و کتب تحقیقی بسیاری اعم از کتب مستقل و یا شرح و تعلیق بر آثار گذشتگان تألیف شده است ، اگر تألیفات اصولی این دوره را از لحاظ تعداد نتوانیم با کتبی که در ادوار گذشته در این علم تألیف شده است مقایسه کنیم به یقین می توانیم تحقیقات اصولی این دوره را - مخصوصاً تحقیقاتی که در این یک قرن اخیر یعنی از زمان شیخ انصاری تا کنون انجام گرفته است - با مجموع تحقیقات اصولی گذشته یعنی تحقیقاتی که در حدود ۱۱ قرن انجام گرفته است مقایسه کنیم ، و در این صورت بدون شک چه از لحاظ کم و چه از لحاظ کیف ، ترجیح با تحقیقات این دوره است .

۲ - در این دوره - مخصوصاً در زمان حاضر - قسم دیگری از تألیف ، بلکه مطلق تبیین شایع شده است که اصطلاحاً تقریر نامیده می‌شود و در گذشته کمتر سابقه داشته است و مقصود از آن اینست که دانشجو، درس استاد را عیناً با همان خصوصیتی که تدریس شده است برای سایر دانشجویان تبیین کرده و یا احیاناً تألیف کند .

۳ - علاوه بر نظرات کلی اخباریان در باره علم اصول که در آغازین دوره به وسیله رهبران این دوره مطرح و مورد انتقاد قرار گرفته است ، نظرات خاصی که احیاناً در پاره‌ای از مسائل ، اخباریان ابراز می‌داشتند مانند : عدم جواز اعتماد بر مقدمات عقلیه برای استنباط حکم شرعی ، عدم حجیت ظواهر کتاب ، عدم جواز اجراء اصل براءت در شبهات حکمیة تحریمیة و نظیر اینها در همین دوره مورد بحث و انتقاد اصولیان قرار گرفت .

۴ - علم منطق و کلام که از دیرباز در علم اصول تأثیر کرده بود و حتی پاره‌ای از مسائل آنها عیناً در این علم وارد شده بود در این دوره از تأثیر آنها کاسته شد و دیگر ، مسائل کلامی و منطقی در این علم مطرح نشد ، مع ذلك پیوسته علم اصول تحت تأثیر مسائلی از قبیل : جزئی و کلی ، کلی طبیعی و عقلی ، جنس و فصل ، قضیه حقیقیه و خارجییه ، کلام نفسی و لفظی ، اتحاد طلب و اراده ، جبر و اختیار ، اختیاریت اراده و نظیر اینها قرار دارد ، علاوه بر این در همین دوره بلکه در اواخر دوره گذشته مردانی از قبیل آغاحسین خوانساری<sup>۱</sup> و دیگران این علم را به تدریج تحت تأثیر مسائل فلسفی نیز درآوردند ، مسائلی از قبیل : اعتباری و انتزاعی<sup>۲</sup> ، عدم صدور کثیر از

۱ - سید محمدباقر صدر ، المعالم الجدیدة ، ص ۸۴ .

۲ - مولی محمد کاظم خراسانی ، کفایه ، بحث حکم وضعی .

واحد و بالعکس<sup>۱</sup>، توارد علتین بر معلول واحد<sup>۲</sup>، اصالت وجود و ماهیت<sup>۳</sup>، حرکت قطعی و توسطی<sup>۴</sup>، عدم تغیر و عدم تعلل ذاتی<sup>۵</sup>، استحاله تأخر اجزاء علت از معلول<sup>۶</sup>، بساطت مشتق<sup>۷</sup>، فرق بین مبدأ و مشتق<sup>۸</sup>، فرق بین جنس و ماده و بین فصل و صورت<sup>۹</sup>، شوقی مؤکد مستتبع تحریک عضلات<sup>۱۰</sup>، مبادی اراده<sup>۱۱</sup>، اتحاد حکم امثال<sup>۱۲</sup>، جعل بالذات و بالعرض و بالتبع، جعل بسیط و مرکب<sup>۱۳</sup>، عدم وجود شیء مادامی که واجب نشده<sup>۱۴</sup>، موجود به یک وجود نمی تواند بیش از یک ماهیت داشته باشد<sup>۱۵</sup>، حیثیت تعلیلی و تقییدی<sup>۱۶</sup>، طبیعت از لحاظ ذات طبیعت چیزی جز خود طبیعت نیست<sup>۱۷</sup> و نظیر اینها.

امید است توفیق رفیق شده و در فرصت مناسب مسائل فلسفی که در علم اصول رخنه کرده استخراج و مورد بررسی قرار گیرد.

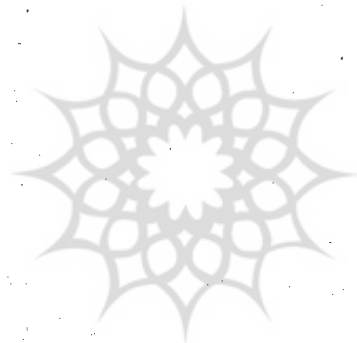
۵ - بسیاری از مسائل کنونی علم اصول که أحياناً از ارکان این علم محسوب می شود و چه بسا دارای فروع بسیاری است که

- ۱ - بحث واجب تخییری و غیره.
- ۲ - بحث تعدد شرط و اتحاد جزاء.
- ۳ - تعلق امر به طبیعت یا فرد و بحث اجتماع امر و نهی.
- ۴ - استصحاب زمان و امور تدریجی.
- ۵ - ماده امر؛ جهت رابعه و بحث قطع؛ امر دوم.
- ۶ - شرط متأخر.
- ۷ - مشتق.
- ۸ - مشتق.
- ۹ - مشتق.
- ۱۰ - وجوب تعلیقی.
- ۱۱ - معنای طلب و بحث قطع.
- ۱۲ - اواخر بحث ترتب و غیره.
- ۱۳ - حجیت قطع، امر اول.
- ۱۴ - مقدمه حرام و غیره (الشیء مالم یجب لم یوجد).
- ۱۵ - بحث اجتماع امر و نهی، مقدمه چهارم استدلال صاحب کفایه بر عدم جواز اجتماع
- ۱۶ - در چند مورد از جمله: بحث اجتماع امر و نهی و مقدمه واجب
- ۱۷ - تعلق امر به طبیعت و فرد.

به طور وسیع از هر کدام بحث و گفتگو به میان می آید، مسائلی است که در گذشته ایداً مورد بحث واقع نشده و یا به طور بسیار ساده و مختصر از آن بحث می شده است، مانند: صحیح و اعم، ترتب، اجتماع اسرونی، تمسک به عام در شبهات مصداقیه، دوران امر بین متباینین، دوران امر بین اقل و اکثر، دوران امر بین محذورین، علم اجمالی، شبهه محصوره و غیر محصوره، اضطرار به بعض اطراف علم اجمالی، خروج از محل ابتلاء، استصحاب کلی، اصل مثبت، تمسک به عام و استصحاب حکم مخصص، استصحاب امور تدریجی، استصحاب احکام شرائع سابقه، استصحاب تعلیقی، مناط بقاء موضوع در باب استصحاب، نسبت بین اصول، نسبت بین اصل و اماره، حکومت و ورود و مسائل بسیار دیگر.

۶- در این دوره راه ورود و خروج در مطالب و نحوه استدلال برای هر مسأله با گذشته به طور بسیار فاحش و محسوسی تفاوت کرده است به طوری که از گذشته تقریباً جز مصطلحاتی بیش نمانده و به کلی اساس مباحث دگرگون شده است، مثلاً آن طور که مباحث استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی، صحیح و اعم، مبحث ضد، اجتماع امر و نهی، مفهوم شرط، تمسک به عام در شبهات مصداقی و مفهومی، براءت، استصحاب و غیر ذلک در مثل کتابهای کفایه و رسائل، مورد بحث واقع شده در هیچ یک از تألیفات ادوار گذشته مورد بحث و گفتگو نیست مقایسه این دو کتاب با کتب ادوار سابق از جمله: معتمد، مستصفا، مختصر ابن حاجب و شرح آن، معالم وزیده و حتی قوانین و فصول و غیره این حقیقت را به خوبی روشن و آشکار می نماید.

پایان



شپڻو، شڪارو ۽ علوم انساني و مطالعات فرھنگي  
پرتال جامع علوم انساني